ماشاء الله لا قوة الا بالله

بعون منشئ کائنات شیرازه بند اوراق [illegible] منشعب بی نظیر ملقب بکلمات طیبات عالمگیری

رقعات عالمگیری

باهتمام سید امیر احمد ... عبدالرحمن ... گرفته و تربیت یافته خدمت پدر اعظم مغفور محمد مصطفی خان مهربر

در مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

بعد از ثنای ثنا‌ی پادشاهی که سلطنتش مصئون از زوال و انتقال است و پس از املای ستایش جهان پناهی
بلند گیتی زینت گوش سر تا سر سلاطین عالمگیر اورنگ زیب همایون فال بر رای مهر انجلای دانشوران سخن سنج
صحیح نفس پوشیده نماند که درین نسخه موسوم به رقعات عالمگیری ملقب بکلمات
پادشاه دادگستر عدل پرور ابوالمظفر محی الدین محمد اورنگ زیب بهادر پادشاه هندوستان
مهین پور خلافت فرزند سعادت توام کنایه از پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم المخاطب
سلطان محمد اعظم شاه بهادر پادشاهزاده دیگر نیز بفرزند سعادت توام ملقب شده و فرزند عالیجاه خاصة القاب
سلطان محمد اعظم شاه بهادر است و برادر مهربان عبارتست از دارا شکوه برادر کلان آنحضرت و فرزندزاده عزیز و فرزند
زاده است از محمد معز الدین بهادر پسر کلان شاه عالم بهادر و محمد بیدار بخت بهادر مهین پور سلطان محمد اعظم شاه بهادر
و فرزندزاده عظیم القدر مراد از محمد عظیم الدین بهادر پسر دوم شاه عالم بهادر و عمدة الملک
اشاره است از اسدخان که بعد فوت شایسته خان بخطاب امیر الامرا سرفرازی یافته
از خطاب غازی الدین خان بهادر فیروز جنگ نصرت جنگ اختصار القاب ذوالفقار خان
اینها است از میرزا صدر الدین محمد خان صفوی و میر آتش از تربیت خان و حمید فقط اختصار از
شروع در مقصد از رقعات موسومه پادشاهزاده کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر کرده می آید

... خلافت فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه اعلی حضرت فردوس منزلت بکرات و مرات
... خویشان بوراثت ملک قدیم موروثی توجه مقرر داشتند و مکرر افواج بادشاهی بسرکردگی مراد بخش
... چنانچه اکثر آن ولایت فتح هم شد لیکن بسبب کم حوصلگی آن نامراد که بی طلب حضور برخاسته آمد
... بالی و کابل این بار بپرداخت آن الک مقبوضه و مفتوحه از دست رفت و محنت و زر ضایع گشت از اینجا
... ناخلف بهتر بیشتر نظر باین تجربه مصرع بد نتواند بسر انجام کند + این خانی را آرزو بایست بیرون [illegible]
... با خوبی شایسته و سامان بایسته آن سمت بهتر دیگر از ما چه می آید با وجود تاکیدات حضور شما [illegible]
... چه شد ظاهر اکار ما از شما نیست عارف [illegible] این [illegible] بود خود [illegible]
... که درینجا [illegible] چه شان چه و خواهید نمود و در اینجا [illegible] الله تعالی [illegible]
فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلمه از عرض [illegible] ظاهر شد [illegible]
... تکلف کرده اند بفضل الهی [illegible] این [illegible] ازانکه آموخته اند [illegible]

بدنام کننده نکونامی چند — تعلیم کرده باشند بهر حال چون [illegible]

... در جلوس [illegible] تاریخ هند [illegible] بعد [illegible]
... انشا [illegible] — استغفر الله ربی من کل ذنب و اتوب الیه

... بسیار [illegible] که ظاهر بسیار دوست میدارند عرضداشت که نوشته بودند بمطالعه
... بسیار بزرگ امکان [illegible] آن فرزند که خبر خانه خود ندارند [illegible] بهر حال
درازبادکه این هم غنیمت است + بپاس خاطر آن فرزند بطور دیگر رعایت کرده خواهد شد
... عرض رسید که آن فرزند [illegible] سپاه [illegible] نوکران [illegible] میدارند ظاهر
[illegible] اما [illegible] سلطنت [illegible] کرده اند موجب آن
... شان کم کردیم و آن [illegible] نوکری [illegible] از [illegible] همه فساد
... با وجود سلامت [illegible] ایام پادشاهزادگی با امرا
... بوده [illegible] تعریف [illegible] اقتدار [illegible]

بعضی با ترک رفاقت او کرده ملازمت ما اختیار کردند و جمعی که با شاهزاده مراد و با مهابت خان کابت ملازم گردیده

بی او بانه بر زبان آوردند تا زبانه اغماض و تحمل منطفی شده از سر انصاف اقرار به صاحب صلکی ما کرده تا نقش سرداری

و بهادری ما بر لوح خاطر اشرف اقدس اعلی حضرت تسلیم گشت و کارهای سست بسته بزور بازوی این ضعیف گرفت

شامل فتح افغانی را رنجیده خاطر گردید همچو سپاهی جگردار همه کاره که یکبار عمده تمامی آمد شکسته دل نمودید فرد

گر صد هزار لعل و گهر می دهی چه سود — دل را شکسته نگه هر شکسته — مصطفی ما تمنی حالا هم اگر دلجوئی کنید

سپاهی اصلاح کار مفید نصیحت است — نصیحت گوش کن و بهانه مگیر — که هرچه ناصح مشفق بگوید پند

پیش هر چه رضا و السلام علی من اتبع الهدی رقعه ۷ فرزند سعادت توام محمد معظم حفظه الله تعالی و سلم آنکه نوشته عریضه

معلوم شد که چیره زعفرانی بر سر و جامه پلوانی در بر در دیوان می نشینند سن شریف چهل و شش بار هم با این پیش و فش

رقعه ۷ ملاقات منعم خان از حضور رخصت یافته جلد رسید آنچه بزبان او حواله شده ابلاغ نماید از خود خبر

نیست که کیستم و کی میرم و بر سر این عاصی معاصی چها که گذشت حالا از همه مرخص میشوم همه را بخدا می سپارم فرزندان

ما را باید که مخالفت نکنند و تجویز کشت و خون خلق که بندهای خدا اند نشوند آنچه بنظر می آید طرفه تماشا می باشد

ایزد مقلب القلوب توفیق محافظت خلق الله که ودائع بدائع خالق‌اند چراغ راه سالکان طریق ریاست نگهداری کناد و نبا

پادشاهزاده محمد اعظم شاه بهادر رقعه ۸ فرزند عالیجاه اسپ ابلق رهوار که این مرتبه برای ما فرستاده اند از سواری آن خیلی خوش شدیم

و یادگار نمودار بهای پدر پیر از آن فرزند جوان بخت سید هزار کمال تحفظ بخوش خرام موسوم کرده چون آن فرزند در تجویز

نام مطابق هر چیز مهارت تام دارند برای هر یکی از اسپان خاصه ما که فهرست آن بطریق یادگار است مسلسل آن هم خواهد رسید

تجویز کرده بنویسند رقعه ۹ فرزند عالیجاه دوالی انبه مرسله آن فرزند به این پدر پیر خوشگوار آمد برای نام انبه گمنام

استدعا نموده اند چون آن فرزند جودت طبع دارند روا دار تکلیف پدر پیر چرا میشوند بهر حال سدها رس و رتبا بلاس نامیده شد

رقعه ۱۰ فرزند عالیجاه مزه کچهری بریانی شما در زمستان بیاد می آید الحق که قبولی اسلام خان آن قدر شده منع میخواستم که سلیمان

بریانی بپزد از شما نگرفتم اما باشفقت پدری تقاضا نکردید اگر از شاگردان کسی مهارت این فن داشته باشد طلب آید والا

روزیکه بیایند و بخورند شعر — خوشا وقتی و خرم روزگاری — که یاری برخورد از وصل یاری

بیت سال سر بکف موی رفت — سیاهی ز مو رفت و از رو نرفت — رقعه ۱۱ فرزند عالیجاه محمد ...

خوب برآمد و کار دولتش ترقی روز به روز دارد حالا از تربیت والاجاه غافل نباید بود صوبهٔ مالوه و عمدهٔ
اقبال مهم سیتنی و تنبیه جابان نام فرزند زاده بهادر بحال خواهد ماند فرمان صادر شد که از اجین تا ان عمده
بشن سنگه کچهواهه همراه خود دارد و توپخانه و غیره اسباب مطلوبه این مهم از قلعه دار اکبرآباد بگیرد و والد
بزرگوار را آن وی نه دیده براه بیت السلام آباد عرف متهرا برسد وقعه ۱۲ فرزند سعادت توام عالیجاه
اعلی حضرت سفر مودند که شکار کار بیکاران است انسان اگر با مور عقبی نتواند پرداخت بساختگی کارهای دنیا چه بد است
که الدنیا مزرعة الآخرة واقع شده خود بدولت نفس نفیس چهار گهری آخر شب از خوابگاه برآمده با آبشار توفیق
وضو کرده با ورادو وظائف می پرداختند و پیش از صبح صادق بعد بانگ صلوة با جماعت فضلا نماز صبح ادا
کرده بجهروکه درشن تشریف می آوردند و درشنیان استسعادت دیدار فیض آثار نواخته بعد برآمدن چهار گهری روز
دیوان عام سفر مودند در آن مجلس جمیع منصبداران جز و کل بار مجرا یافته دیوان اعلی و میر بخشی تجویز اهل خدمات
و حقائق حسن ترددات جانفشانی ناظمان و فوجداران و دیوانان و کروریان صوبجات بعرض رسانیده و مهمات
هر کدام بانجاح مرام سرساخته دلگرمی دیگران مینمودند و بعد ملاحظه مقادیر اسپان و فیلان خاصه یک پاس و دو گهری
برآمده از دیوان عام بدیوان خاص نزول می بخشیدند در آن مقام بخشیان عظام احوال نوسرفرازان منصب معروض نموده
حکم عرض مکرر و نظر ثانی حاصل میکردند و انتخاب وقایع و سوانح هر صوبه عرض کرده فراخور مقدمه صدور احکام
و فرامین احکم ناطق میگرفتند تا قریب سه پهر این معاملات در پیش بوده بعد برغبت طعام خاصه که تاکید آ
از وجه حلال مرتب میشد متوجه شده برای تقویت تن و قوت عبادت و اولستری بقدر سدرمق نوش جان فرموده
و خبر اکل و شرب وظیفه خواران راتبه داران که اکثری از آن علما و فضلا و طلبه علم و مساکین غربا و یتیمان و بیکسان
و بیماران بودند و بسیاری از آنها در نظر کیمیا اثر روشناس میشدند استفسار نموده در خوابگاه خاص تشریف
ساعتی باجل بیدار قیلوله کرده بعد انقضای دو پاس و چهار گهری روز از خوابگاه برآمده وضو کرده در نمازخانه بتلاوت
قرآن مجید مشغول میشدند پس از ادای نماز ظهر اوراد برلب تسبیح در دست اسراری آمده می نشستند دیوان اعلی
در آنجا حاضر شده بعرض معروض مطالب مالی و ملکی پرداخته اکثر کاغذها بدستخط خود میرسانید و چهار گهری روز
مانده باز دیوان عام سفرمودند درین وقت بخشی در دیوان تن نوسرفرازان منصب طلب داران جاگیر از نظر انور

میگذرانیدند و آنحضرت بعد از شام تفتیش احوال حسب و نسب و جوهر ذاتی و کاردانی هرکدام فرموده برای تشخیص منصب
و تنخواه جاگیر حکم میفرمودند و بعد شام از دیوان عام برخاسته نماز مغرب خوانده در خلوتکدهٔ خاص تشریف میبردند
و در اینجا مورخان شیرین زبان و قصه خوانان فصیح بیان و قوالان خوش الحان و سیاحان عرصهٔ جهان حاضر میشدند و از
پرده نشینان بیرون ذکور هر یک موافق رغبت طبع اشرف اعلی احوال اسلاف از بزرگان و پادشاهان و عجائب
و غرائب یار و مصاحب بعرض میرسانیدند خلاصه آنحضرت تا نصف اللیل اوقات شبانروزی خود را باین قسم تقسیم
فرموده داد زندگانی و فرمانروایی میدادند چون شفقت پدری در حق آن فرزند قلبیست قلبی لهذا در نوشتن و اطلاع
دادن هر آنچه خوب باشد و بران فرزند ارجمند بنده بود بی اختیاریم درین وقت آنچه بیاد آمد بزبان قلم آوردیم
معاف دارند رقعه ۱۳ فرزند عالیجاه محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا در سواری خیلی جلد و تند میروند چنانچه
سید سابیان سرداران ایشان از پا در افتاد و زندگی را جواب داد و مدتی در حضور پرنور مانده طریق سواری دیده اند چرا
خلاف آن پسندیده اند فرد آهسته خرام بلکه مخرام — زیر قدمت هزار جانست
رقعه ۱۴ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم حسین بیگ دیوان کارچکله کوره برعایت خاطر افضل
اجمل معزول نشده و رعایای آنجا واویلا دارند و سر به سنگ میزنند و میگویند مصرع — اگر تو می ندهی داد روز دادی هست
محاسبان حقیقی ظلم عمال بنام ما و شما مینویسند جزای عمال حق دانسته باحوال سکنهٔ آنجا وارسند و الا جاگیر تغییر خواهد شد
و عوض تنخواه نخواهند یافت رقعه ۱۵ فرزند عالیجاه آنچه معلوم میشود مصطفی قلی بیگ دیوان جا صل آن فرزند کارهای بحر در
سرانجام میدهد بخشیت تا اضافه منصب و خطاب خانی اگر نویسند داده آید آدم خوب مثل طلای مغشوش طلبیست
آنچه جستیم و دیدیم کم کسیابست بیت — نیست جز انسان درین عالم که بسیار است و نیست — روزی سعد الله خان مرحوم بعد
فراغ از اوراد و وظائف دیری دست بدعا برداشته بود یکی از ندمای گستاخ پرسید کدام آرزو باقیست گفت
آدم خوب الحق حرف خوبی گفته هرچند جوهر دیانت امانت در خلقت انسانی جبلیست بهر که حق تعالی کرامت
کرده باشد اما نسبت انصاف آقا را نیز دخلی هست که نوکر را مرفه الحال از وجه معاش مقدار احوال خارج الحال از دو جهر
عالم متعلق خلل انداز اعتقاد او نشود — که مزدور خوشدل کند کار بیش — رقعه ۱۶ فرزند عالیجاه برای
نصرت جنگ التماس نامهای مراتب کرده اند اگرچه ضابطه نیست که بکمتر از شش هزاری رحمت شود لیکن چون دو کار

وسیت بستا از دست او برآمده و پاس خاطر آن فرزند علاوهٔ آن اینداد ادیم از همان ماهی مراتبها که از اینجا آورده
یکی بگیرد و شکر این موهبت عظمی که مافوق مرتبهٔ اوست بجا آرد رقعه ۱۷ فرزند عالیجاه میرخان متصدی محالات
سپاه آن فرزند پرگنه سکره را واگذاشت نموده عوض آن محال دیگر میخواهد در حضور قلت تنخواه و کثرت طلبیدار است از اینجا
گوشت و استخوان آنچه بود برابر قسمت یافته عوض یافتن ممکن نیست بنویسند که توفیر محال دیگر برآورده از همانجا بدهد
رقعه ۱۸ فرزند سعادت توام محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلمه از وقایع صوبهٔ مالوه بعرض رسید که بهار سنگه گور با
که از کمال نخوت پندار مایهٔ شور و فساد شده مقصد هنگامه آرائی بود از دست تلوک چند پیشدست دیوان آن فرزند
ارجمند اقبال پیوند کشته شد و بجهنم واصل گشت الحمد لله علی کل حال بیت ای خدا قربان احسانت شوم
این چه احسانست قربانت شوم فی الحقیقت ظهور این امر نتیجهٔ فیض تربیت آن فرزند است که نوکران آن والا نژاد
سرگرم کارهای عمده پادشاهی مکلف باین توجیه که تهنیت خالی بزبان نباید مالای مروارید قیمتی پنجاه هزار روپیه برای
آن فرزند مرحمت نموده‌ایم و چون این ممد و همان شکل راست آورده که گویا گنجشک وانه بازی از ده اوز منصب پانصدی
ذات و صد سوار و خطاب رای و عطای خلعت و شمشیر و اسپ سربلندی بخشیده‌ایم آن فرزند هم نمایش خورکه موجب
امتیاز او در اقران و امثال تواند بود البته مع نشان تحسین و آفرین و استقلال نیابت صوبه بفرستند تا نوکران دیگر را
هوس حسن خدمت امید نتیجه افزاید رقعه ۱۹ فرزند عالیجاه سلمه الله فوجداری سوره‌تهه از فتح جنگ خان بالی تغیر
کردن و به براور دارو غه دیوانخانهٔ خود دادن شیشهٔ درست با دست خود شکستنست قوم بالی در صوبهٔ گجرات از مدتها
موقر و اسم و رسم سپاهگری دارند فوجداریهای صوبه غیر از اینها بدیگران دادن دور از عقلست سوره‌تهه جای است
که مثل حسن علیخان پسر الهوردی خان و صفشکن خان وغیره پنجهزاریان فوجدار آنجا بوده‌اند تا از عهدهٔ
بند و بست آنجا برآمده‌اند اگر متصدیان آن فرزند بر نقشهٔ عمل شجاعت خان مرحوم راه بروند خوبست
و الا این صوبه گجراتست خدا نخواسته اگر سر رشتهٔ عمل یک دو جا برهم خورد تدارک آن بطول خواهد کشید
بیشتر محنت ارزند بیت من نگویم که این مکن آن کن مصلحت بین و کار آسان کن
العاقبة بالعافیة رقعه ۲۰ فرزند عالیجاه باظهار جاسوسان معلوم شد که شاهراه از بهادرپور تا خجسته بنیاد خالی از
مخاطره نیست قطاع الطریقان مال بیوپاریان و مسافرین بغارت میبرند و متردّدین با صنعت نمیتوانند آمد و رفت نمود

هرگاه در قرب لشکر باد شما این حال بوده باشد وامی بر حال طرق دوردست معلوم می شود که منهیان
اخبار خبر آن فرزند نیز رسانند از انجاکه غفلت و بی پروائی خلاف طریق ریاست جهانبانیست کاتبان
جدید بتهدید تعین نمایند و عمل و فعله پیشین ایشان ابرار رسانند و فوجی مستعد مقرر سازند که استیصال مفسدان
از بیخ و بن کرده شاهراه از شر جماعت حرامیان پاک سازند سنگ بدعملی تا کی گوارا توان کرد بیت
بیهده کم خرج آن کن یا بفکر سود باش ای فرصت بخبر در هرچه باشی زود باش والدعا رقعه ۲۱ فرزند ارجمند
عالیجاه آبخوره سفید چینی خوش نماش که اکنون با وجود تلاش بهم نمیرسد بطریق پیشکش آورده بودند درین عمر
که بی تجکره نیز بنظر گذشته برای آن فرزند دلبند فرستادیم شکر بهره و عطیه بجا آرند و در ایصال ثوابی آب
بتلافی مافات کوشند رقعه ۲۲ فرزند عالیجاه یاد داریم که روزی بخدمت میان عبداللطیف قدس سره الشریف
رفتیم و در اثنای کلام گفتیم که اگر اجازت باشد چند ده از مضافات کهرکون برای مصارف خانقاه مقرر کرده شود
این مصرع بر زبان حقایق ترجمان راندند بیت شاه ما را ده دهد منت نهد رازق ما رزق بی منت دهد
گفتیم همچنینست اما تقدیم خدمت فقرا و اهل الله برای خیر و برکت دنیوی و عافیت خود و حصول دعای مزید نعمت
و دولتست نه برای آزو منت گفتند اگر فی الحقیقت از تصمیم اراده باطن نیت خیرست نصف غلات از حصه رعایا
بگیرند بلکه مظلومان محنت کش زیاده ازان بگذارند و در آر و وظیفه برای گوشه نشینان متوکل که زبان سوال بسته در بیابانها
و زوایای ویران مسکن دارند مقرر سازند و بداد مظلومان نوعی برسند که حق کسی تلف نشود و دست اقویا از حال ضعفا
کوتاه باشد تا افزونی دولت و نعمت مشاهده نمایند بتقریب این سخن حکایه کور را این نقل بیاد آمد که بی اختیار آن فرزند تحکیم
والدعا رقعه ۲۳ فرزند عالیجاه داروغه توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح احمدآباد کرده اند واو تهانجات نجوشتان
واقع بلای هر دار خوار سپرده مستغیثان بحمایت داروغه مذکور بعدالت آن فرزند نارسی یابند و جمعی پامال مردم خوار او باش
رفیق او تاراج شده خلق الله را ایذا میدهند حیرانم که در وقت جزای اعمال چه جواب خواهیم داد حق سبحانه تعالی
عادلست اگر ظالم را کار فرما کنیم هر عذابیکه از ظالم مامور بر ما آید عدلست و بان سزاواریم که ظالم را زور داده ایم و او
داد خواه رسیدن نشتی جه نجو بظلم بود بیت گندم از گندم بروید جو ز جو از مکافات عمل غافل مشو
رقعه ۲۴ فرزند عالیجاه مثل زاهد با ضعیفه بیچاره تا کی بجال تباه و تحجر خواهد بود تر با و شما حتی اردو نواسه های شیخ

کرده‌اند نتیجهٔ آن دیدند مثلست حق هیچ حال نباید بود و یاد داشته باشند که روزی که فیل فتح جنگ خان بران فرزند
حمله آورد و میر هیچ هیچ کار نتوانست کرد فیل از شوخی باز داشته خلعت عنایت یافت که حق خانه زادی بجا آورد هم
فرو چه انگیزم براشتی او خاطر ما سینه را از کینهٔ دیرینه پردازند و آن ضعیفه را که بخبر شما دیگری اند مشمول عواطف سازند
بیت قدیمیان خود را بیفزای قدر — که هرگز نیاید ز پرورده غدر — رقعه ۲۵ فرزند عالیجاه نوشته
اعتماد خان حقی نیست که خواهی نخواهی بران عمل کرده شود بعد تحقیق آنچه لازمست حکم کرده خواهد شد رقعه ۲۶
فرزند عالیجاه روزی سعد الله خان در حضور پرنور اعلی حضرت صاحب قران ثانی عرض کرد که فقره چند در بیاضی
بنظر آمده بود نقل میرسید شما هم تا بعرض رسانم قیام بنیان سلطنت از عدالت افزایش ملک بمال از شجاعت و سخاوت
صحبت داشتن با علما و فضلا و محترز بودن از قرب جهلا اشان عقاست عامل بودن بر عقائد مستقل ماندن در
عین شدائد مقصر نبودن در امور دنیوی از تدبیر صحیح و شاکر ماندن بر تقدیر دیرپائی خاندان از ترحم نمودن بر تبیان
و محتاج نشدن خرج دار بکار و الی محتاجان انصرام امور ملکی بصلاح و صوابدید وزرا مظفر و منصور بودن باستمداد
همت فقرا تندرست ماندن از زینت ازاله درد و دردمندان امید رحمت داشتن از جناب حق بعفو جرائم مجرمان
خیلی محظوظ شده بوسه بر پیشانی خان مبرور دادند و آخر روز چند تهان محمودی زر روزی بکی بان خان مذکور مرحمت فرمودند
خواستم که تنها متلذذ نباشم تا آن فرزند دلبند هم نوشتیم توفیق عمل بهمگنان رفیق باد رقعه ۲۷ فرزند سعادت توام
محمد اعظم حفظه الله تعالی و سلم ظاهرا پسر ناظر دیوانخانهٔ آن فرزند عالیجاه در نقارخانه قمار میباز و حیف صد حیف
با وصف دعوی جهانبانی این همه غفلت و نسیانی هر کار راجه شد که خبر نمیرسانند تا ارفروشی خواهد بود کاتبان
مقرر سازند و تهدید کنند رقعه ۲۸ فرزند عالیجاه ظاهرا ایشان یکماه طرف بادی بل در صید کلنگ بسر بردند
اگرچه شکار شغلیست که هم تماشا و هم لذت غذا امید خواهد ما در صورت فراغ از سرانجام امور متعلقه که بمنزلهٔ فرائض
توان گفت خوشنما و خوش آینده ترست خصوصاً ادای حقوق ریاست که شرعاً و عرفاً واجب شده و خبر بار بیشمار از آن
از احادیث معتبره و تواریخ مشهوره و غیره کتب سیر یافته میشود بر جمیع کارها مقدم باید داشت شما را از تمشیت امور
یک صوبه اگر اطمینانی حاصل شده باشد بتنظیم و تنسیق معاملات متعلقه خان دبابحی خان عاقل خان شجاعت خان
و محمد بیگ جراغی پروا نیند شما را ذوق صید افگنی و ما را شوق قلاع شکنی و خرس بچگان اگر شتی بهیات معاش

کجا و معاد کجا بیت
هر یکی ناصح برای دیگران ناصح خود یافتم کم در جهان

عمر به بطالت میگذرد و کاری از دست نمی آید فردا خدا را جواب باید داد کریما به بخشای بر حال ما ع

رقعه ۲۹ فرزند عالیجاه اگر چه آن فرزند جوان مشتاق پدر پیر هستند اما پدر پیر مشتاق پسر جوان است ع
بیا و از دل ما کوه هائی غم بردار

رقعه ۳۰ فرزند عالیجاه محمد انور سوداگر به تصدیعت بنادر صلاح ... ندارد همین معنی بهان میباید که فرزند را پاسبان کردن با کمال فهم و ذکا و طبع رسا چنین تجویز بیجا آینده عمل نباید

رقعه ۳۱ فرزند عالیجاه قصبه ... که از مضافات صوبه گجرات است ابدا این مخاصمی بر معاملت عایت سکنه آنجا واجب دانند و همین معنی را که از مدت فوجدار آنجاست مستمال بحال از ند و حرف ضعیفان ... فلهم ... ارحم ... الله رضا در شان ایشان بحق او شنوند فرد
عنایت بر ضعیفان گوشه چشمی گرا بهر کوچک خود لطف بزرگ است شاهنشاه

رقعه ۳۲ فرزند عالیجاه محمد بیگ از نوکران آن فرزند عالیجاه که در فرقه ضاله غنیم لعیم رفته میگویند که از قبیله معتمد خان دیوان دکن و دیوان و بخشی تن ایشان بوده است بی شبهه آن قدیم را مقربان جدید در نظر شما محترم هستند دیده آن فتنه گذشته را طلبیده پیش ما بفرستند که اثری بد بر ایشان خواهند و الا بنویسند که بعد اطلاع احوال شش میتوان طلبید

رقعه ۳۳ فرزند عالیجاه هنوز استخوان شجاعت خان و محمد بیگ نپوسیده و حقوق خدمت او محو نگردیده و ورثه او همین دو داماد و یک متبنی اند باید که تفصیه که صدق بطلان آن العلم عند الله چرا از زبان می اندازند و بنام میدهند و از تعمیر مسلمان عرضی غیر مرضی مینمایند

رقعه ۳۴ فرزند عالیجاه مسند ... عمده ترین محال صوبه مالوه در جاگیر ایشان مرحمت شده سابق سربلند خان و حسن علی خان و کم منصبان مثل نوازش خان رومی فوجدار آنجا بوده اند آن نور الابصار عامل کار آگاه امانت دستگاه شجاعت پناه آنجا بفرستند از ری بحضور اعلی حضرت نذر گذرانند که رونق خانه و افزایش مال و آبادی محالات جاگیر سعد الله خان را عبد النبی دیوان خان موصوف کرده خود را مصروف بجان و دل در امور سرکار والا است وقتی کنایه با خان مذکور فرمودند که ما شنیده ایم که شما سنگ پارس دارید از نظر بگذرانید عرض کرد که فلانی را بصورت انسانی و در صفت زر افشانی دارم آنحضرت الحمد لله خوانده بر زبان درفشان آوردند که باین صفت خود شما را هم موصوف میدانیم او را بشما ارزانی داشتیم آدم هوشیار امانت دار خدا ترس آبادان کار کمیاب است بیت

خان مذکور آداب بجا آورد ۔ نیست آدم درین عالم که بسیار نیست و ۔ آنچه ما جستیم و دیدیم کم کسی بسیار نیست

رقعه ۳۵ فرزند عالیجاه شغل و عمل عامل محال جاگیر آن عالیجاه از فرد مرسلهٔ سوانح نگار ظاهر گردد

غفلت از روز جزا پیداست ع داد و داد از دست غفلت داد و داد ۔ رقعه ۳۶ فرزند عالیجاه ما شمارا

خود تجویز و خوش تمیز و همه چیز میدانیم ع ز چشم بد رخ خوب ترا خدا حافظ ۔ محمد بیگ خان را تغییر کردن

و شیر انداز خان را فوجداری سورته دادن عجب عجب خواهم امور از شخصیت شعور آدمی سمت ظهور دارد ع

سیمای آدم آینهٔ حال باطن است ۔ اینجا بجز آن بیان سپاهی تا کنون مثل قطب الدین خان بوده اند اگر شما سید کمال

و سید مراد را که دران صوبه فی الجمله موقر و معتبر اند تعین میکردید مضایقه نبود بهر تقدیر فوجداری سرکار [illegible] مع

محالات معموله آن بجاگیر ایشان مرحمت شده از نوکران فدویت نشان خود هر کرا لایق دانند بر گمارند امان الله

بهادر بیگ شروانی اگر دوری از ان نور الابصار اختیار کند ظاهر است تحمل این کار نتوانسته شد دیانت داری

و واقف حالی جزو اعظم نظم معاملات ملکی و مالی است ضایع کاران مطلب جو موجود و خوش کم داران راستگو

مفقود حضرت عرش آشیانی که نوکران خوب داشتند از همین جهت فتوحات متواتره و مهمات متکاثره میسر بود

اما در عصر اعلی حضرت بندهای نامدار جان سپار و عاملان آبادان کار و دفترداران هوشیار بسیار بهم

می آمدند و با این همه ذات قدسی صفات در رتق و فتق معاملات تعلق خاطر و توجه باطنی و ظاهری فرمودند

یاد داریم در هنگامیکه اعلی حضرت مراد بخش را بجهت تسخیر ولایت قدیم بجانب بلخ مرخص فرمودند دیوان

مطلوب بود در حالت تجویز بیست کس از اهل کار و بیکار بهم رسیدند حالا یک کس از دیوانی که براستی (?)

راستی و کاردانی آراسته باشد میخواهیم و یافته نمی شود از نایابی آدم کار آه آه ۔ رقعه ۳۷ فرزند عالیجاه

که غیبت بخیر دارند با وصف این از عمل ظلمه و مکافات نمودن آن فرقهٔ ضاله چرا غافل میباشند در بار (?) حاجی پور

و مین پور و دیگر تهانجات فوجداری که هر روز دار و گیر و جور خطیر میشود و از پیچ گنج و قریب لشکر کولیان لاهه

میر سنار و سکنهٔ شهر و مسافران غریب البته میرسند امان الله بیگ داروغهٔ توپخانه و دیوانخانه را فوجدار نواح

کرده اند و او تهانجات بجهت ایشان خائن و مردارخوار سپرده مطلوبان بجا است پیش آن فرزند نمیتوانند سر برآورد

حیف صد حیف وقت چون سیف میگذرد و ملعون (?) بناتی دنیا و خوف ایزد جل و علا از خاطر میبرد

فوجداری یکی از گجراتیان مثل صفدر خان ثانی و پسران بهلول شروانی باید داد که در عمل شجاعت خان نیکنام
بوده اند و با ساکنان شهر ممارست دارند و اشکاف میگویم که در دو اجرای رعایت و غفلت از احوال عمال خود خواهیم شد
واقعه نگار و هرکارهای معتبر و محتاط در محال بگذارند و روزمرهٔ اعمال حکام بنویسند و بر وقت تلافی پردازند هر چند
چو پرسش گنه هم بروز حشر خواهد شد تمسکات گناهان خلق پاره کنند رقعه ۳۸ فرزند عالیجاه قاضی
عبدالله برحمت حق پیوست ما را و خلق الله را درین خدمت خوشنود داشته بود از احوال پسرانش اطلاع
نداریم عبدالمجید خان پسر کلان و چندی قاضی رکاب ایشان بود جوهر فضیلت و بی غرضی و صلاح اگر دارد بنویسند امر
خطیرتر از قضا نیست که بندهای وجل شانه بقول و تصدیق قاضی اسیر و قتیل میشوند از قضاة شیخ الاسلام در تحقیق
و تشخیص صدق و بطلان بتوفیق حسنات چنانکه باید موفق بود آدم خوب النادر کالمعدوم رقعه ۳۹ فرزند عالیجاه
داروغهٔ عرض مکرر شما را محتاط شنیده ایم اینجا سیاوش خان شاه میر با وصف منصب بیش و جاگیر سیر حاصل
آغشتهٔ غرض و متصدی این کار را دیانت شرط است اسد الدین پسر دلاور خان که پیش ایشانست اگر این جوهر
ضمیمهٔ شعور داشته باشد بنویسند که بحضور طلبیده شود و بخدمتی مامور گردد این رحمت از خود رفته بغرض سپه
جو بابی انسانست و آن حکم عنقا دارد از حکیمی پرسیدند که داروی مرض غرض چیست گفت بی غرضی
که جوهریست از خلقت جبلی و مصقلهٔ آب و تاب آن نظر غور و توجه باطن آقا که نوکر بهیچ قسم محتاج و درمانده
نماند و جوهرش در همه حال روشن و مجلی باشد و زنگ احتیاج پردهٔ صفایش نگردد رقعه ۴۰ فرزند عالیجاه
استغاثه از چار کونده تا قادر آباد متواتر راه میزنند و مسافران کمتر راه بسلامت طی میکنند احتمال غالب که بیخبری نخواهد بود
العاقل تکفیه الاشارة شما را خبر دور و نزدیک و میرسد از احوال بد روز جزا چرا علم ندارید فکر مآل فی الحال
باید کرد و نوکر خوب را بنوازش امتیاز بخشیدن و بد را بکیفر عمل رسانیدن علیحده است الدنیا مزرعة الآخرة انتظار جواب
داریم ظالمی از عالمی در حق خود فاتحهٔ خیر خواسته جواب یافت که در بارهٔ ستمگاران خیر و از مظلومان دعای خیر
اثر ندارد رقعه ۴۱ فرزند عالیجاه جانا عزیزا چند فقره از بیاض اعلی حضرت خوش آمد باقتضای شفقت قلبی
بی اختیار باین فرزند ارجمند نوشته شد که تنها نشاند [illegible] چندین چیز بهتر از محالست بر وندادن هر دم بد
نرنجیدن بعدم حصول مقصد نرنجانیدن مردم خوب [illegible] نخواستن با کمال احتیاج صحبت داشتن با اهل معاد

جستجو کردن قابلان با استعداد را بر نداد ن پیش خود بمردم جهال داد ن بار باب استحقاق بقدر توفیق پیش از
سوال بکرم دانستن اهل فضل مصروف نمودن مزاج بعدل میل نکردن با قوال غیر عقلا بیخبر بودن از
احوال متوکلان بی تکلف غنیمت دانستن وجود یگانگان که بیگانه از خلق باشند تفتیش و تشخص معیشت مصالح امور دنیا
و عقبی بوده بدین عصر هم مردم خوب بسیار بند اما دل متفحص و توفیق پیش آوردن آنها کو ظاهرا بعد چندی
بد تر ازین خواهد شد **فرد** من ز وضع زمانه در فکرم که مبادا ازین بتر گردد
شما که داعیه جهانبانی دارید بجوئید و بجوئید و بگیرید و نگاه دارید **رقعه ۴۲** فرزند عالیجاه گامش ورانها هم اسپ
پهلواری که آن عالیجاه برای سواری ما فرستاده اند بسیار پسند کردیم خرامش با یال و جمال همه صفات فرسیت دارد
بر اسپ پیلو فرو چرا چیدن که متواتر سوار میشوند ظاهرا از سواری آنها محظوظ میشوند و دو اسپ کی بنام خوش خرام و صبا رفتار
پیشکش امانت خان که در اهتمام الهیار خان طیار شده اند برای آن فرزندی فرستادیم اما اختر بیگی و مشک اشک
میرزید که اسپان خرج سیچ امید منه بهر حال خواهیم فرستاد **رقعه ۴۳** فرزند عالیجاه تفصیل مصائب سفر بیاق که
از نوشته وکیل مو اظهار چه این شنیده باشند حالت بدلی دیدنی و محنت ناکشیدنی بر اهل امیان و لشکریان گذشت
که صعوبت این بیاق سراپا شتاق بسر آمد و بخیر و مراد معاودت شد اگر چه چنین ارادت ز کارتر سیات کائنات
میگویند اما محل و الی در انتفاع و ضرار خلق الله تاثیر کلی دارد و آن اشارت بر شامت این بیچاره ناکاره میرود
قلعه ستاره باسم اعظم تاره موسوم شد شادیانه فتح بنوازند و حرف با یام طفولیت یاد دارند که باباجی و هون هون
قلعه بنالار اباسم نول تارا موسوم میشود تفصیل یورش مارا از کنیزان خود بپرسند **رقعه ۴۴** فرزند عالیجاه در احمد اباد
میر عرب و بیش او دیده اند البته باز برو خود و سلام این شرمنده عقبی و طالب دنیا را ابلاغ نمایند و خیر عواقب او عده
و سلامت ایمان از دل و جان مسالت کنند و بگویند که نزدیکی با جل و دوری از حسن عمل عمر این غافل چه با شغل گذشت
و قدری که مانده نیز لا حاصل میرود و قدم حیات پیش رو و فکر نجات پس **فرد** اسپخه ما کردیم بر خود و هیچ نابینا نکرد
در میان خانه گم کردیم صاحب خانه را **رقعه ۴۵** فرزند عالیجاه ماجرای بی ادبی و ناهمواری میر بد بو که از
وقائع رکاب آن عالیجاه مفصل بانکشاف گرائید بیت لوی مثنوی مصداق حال او ست بیت طلمت چو باشد نور سا
چونکه از حد بگذرد رسوا کند معاتب ساختن و از نظر انداختن او و همت وجوب داشت که به جنون

گذرانید و بحسن توفیق در حق او کلمات خیر ادا کرد سعد الله خان از حق نگذشته گفت خوشا حال سعید خان

که چنین آدم پیشکش میکند و بعرض خوش کردارش هم بر زبان مبارک آن حضرت رفت که نوکر کارشناس

کار شناس و پیش آوردن مردم خوب کار ها و رونق کارهای ثابت صاحبان رسالۀ این منت بر ما گذارند که جوهر

خوش تحریر و تقریر و عامل آبادان کار و سپاهی قبیله دار ببسیار میخواهیم هر جا باشد بهم رسانند و از نظر اشرف

بگذرانند امیر الوزرا عرض نمود که آدم هر صنعت در عصر اقدس مشق هر حسن عمل که میکنند آخر کار بمنصب

و عطای خلعت فاخره امتیاز می یابد بحکم شد که دیوان اعلی امتحان جوهرش کرده خدمت لائق تجویز نماید

سعید خان بهادر در کفارۀ این همه حسن توفیق خدیو قدردان ده هزار روپیه بفقرا و علما و غربا تقسیم نمود

رقعه فرزند عالیجاه روزی بهار امل دیوان سرکار برادر نامهربان فردی از نظر اعلی حضرت گذرانیده

کرده لک روپیه بابت طلب تفاوت ایام ماضی از سرکار والا طلب تنخواه آن فرمان شد آنحضرت فرد حواله

سعد الله خان فرمودند که از روی سررشته دفتر دیوانی تحقیق نموده بعرض رسانند خان فی الفور التماس نمود که چنین زرها

از خزانه تنخواه نمیشود ثانی الحال در مطالبه و تصرف حساب انقلابی محسوب میگردد دارا شکوه بعد برخاست دربار با دیوان کار

کلمات تند گفت چون از روی فرد مسلۀ مشرف غسلخانه بمسامع علیا رسید همان وقت شقه بر او دنا مهربان

نوشتند و این مصرع هم بقلم آوردند فرد باصاحب دل مجادله با خویشتن ستیز است هر کس کشد بر آینه خنجر بخود کشد

و دریافت صدق و بطلان خاصۀ ابنای ملوک است بهار امل کفایت خانۀ شما و سعد الله خان صیانت

مال ما میخواهد هرگاه این فرد از دفتر شما درست شده بود بایستی تحقیق نمود که تنخواه آن از سعد الله خان

ممکن الحصول است یا نه و ملول ساختن بنده های پادشاهی خصوص سعد الله خان بسیار بد است بدست آوردن

دل این مردم خوب بمصالح کار آن صاحب شعور وسیلۀ افزایش مال و شورش نامی صاحب معامله اند آخر روز

چند تهان محمودی زردوزی یکرنگ و سه هزار دینار نقد بسعد الله خان انعام فرمودند رقعه فرزند

عالیجاه این نقل از بانی شخصی معتبر بگوش رسیده بود در رشتۀ تحریر کشیده شد که بهوش آن فرزند هم برسد روزی

اعلی حضرت علی مردان خان و سعد الله خان را در خلوت خاص عز اختصاص بخشیده از زبان گوهر فشان فرمودند

که رتق و فتق ملک و مال منحصر در فهم و انصاف نیست نمود باشد اگر پادشاه بی جوهر به مرتبه خلافت فائز آید

و وزرا و امرای بی حسن تدبیر را به روی کار آورد اختلال کلی در نظم و نسق بلاد رو دهد پریشانی رعایا
و بی سامانی برایا و شیقه کم حاصلی و ویرانی شود و شما حسبةً لله با فقرا و صلحا صحبت داشته بعد نماز پنجگانه برای ما
دعا بخواسته باشید که توفیق سلطنت نگاه و هیچ کدام بد بر زبان نیارد و بعد ما هر که از پسران فرمانروا شود
بتوفیقات خیر موفق باشد بعضی اوقات اندیشه بخاطر راه می یابد که مهین پور خلافت اگرچه اسباب شایان
و شوکت و سامان تجمل و صولت همه دارد لیکن علم و نیکوان و دوست بابدان واقع شده ع بابدان نیک بد نیکانست
شجاع عبارت از سیرچشمی و ضعفی ندارد و مراد بخش مجهول الکیفیت باکل و شرب ساخته دائم الخمر ست مگر فلانی یعنی
این عاجز فانی ذی عزم و مآل اندیش بنظر می آید اغلب که متحمل امر خطیر ریاست تواند شد سعد الله خان این
مصراع مولوی برخواند ع مرد آخر بین مبارک بنده ایست آن حضرت فرمودند ع
تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد رقعه ۵۵ فرزند دلبند من میگویند علی مردان خان و ابوسعید میرزا و قلیچ خان
روز چوکی سپاهیان را اول تواضع قهوه میکردند و وقت حاضری حاضری و هنگام طعام طعام و وقت رخصت
خوشبو و پان میدادند و بمردخانه آن جماعت طعام اقسام میفرستادند و میگفتند که نسوان و طفلان اینها بر تنها خوری
این فرقه و کم همتی ما طعن نکنند و حسرت نخورند شخصی در زمان سلف پیش بزرگی شکایت زمانه آغاز کرده فرمود که
هنوز موقع سپاس و موضع حمد بقیاست که انسان از خوف جان و نه غم مال و جانست و نه اندیشه سستی دین و
ایمان در زمان مستقبل بنای بنای دنیا مبدل خواهد گشت و جورهای متنوعه ظهور خواهد یافت عدل و احسان
قطعاً خواهد رفت و ظالمان و محافظان بلاد برملا بغارتگری خواهند گرایید خلیفه غض چشم از دادخواهان خواهد پوشید
امیران بصلاح همدیگر معاونت ستمگران خواهند کوشید حق زائل و باطل خواهد گردید منسوبان بدلبری پیشه خواهند
دختران بوزارت خصائص خواهند یافت مردم ذوی الاقتدار از بس بدیلی و بیقدری عمداً باصلاح کار نخواهند پرداخت
مستحقان امیر با وجود گوشه نشینی ایمن نخواهند بود و بی شعوران و ناکرده کاران کارفرمائی خواهند نمود و پسران پدران را خواهند رنجانید
و پدران بی شفقتی خواهند گزید زنان صالحه از فسق و بیمهری شوهران طالح خواهند نالید باران بی وقت خواهد بارید حکام علما
بغرض شهوت طبعی گران تر خواهند فروشانید ممالک از تنظیم کارفرمایان ویران خواهد گردید فواحش در مساکن خوانین و اقوین علانیه
ساکن خواهند بود و مردان به پوشیدن لباس زنان رغبت خواهند نمود رقعه ۵۶ فرزند عالیجاه فاضل خان

میرزا دینی شما درگذشت دل بدرد آمد پیر از دار سر راه کار خویش اعمال بود عمله تحاویل امر حساب مینداشت
و خانه این بخشی بیانان از میر سامانی خود روشن میساخت در خویش سیرتی وزیر خان حاجی محمد هم شبهه نباید کرد
سید محمد خان میر بیاز هم اگرچه بد نیستند اما متصدی سختگیر ند چون منتسبان شما اکثر ملازم ما میشوند حالا قابل خان را
میخواهم از شما بگیریم شما برای این کار میر محمد محسن را نگاه دارید اینجا قحط الرجال است تا آمدن او بعنایت الله جان
سرانجام خواهد کرد دیگر مشاغل بسیار دارد حق حافظه مریم بیشتر است پسرش هم از شخصیت بیگانه نیست اما طرف
خویشاوندان سخت میگیرد دیگر رمز و تصریح نصایح میکنیم که راه ما توجه سعد الله خانی شده است مالی برادران خود
نمیداد و میگفت که خانه برانداز متصدیان همین بلا دارند خدای تعالی رفیق بد را هدایت کند یا گردن بشکند
رقعه ۵۷ فرزند عالیجاه اشته ذائقه پسند جز ذائقه پدر پیر چه شکوار آید نعمت و دولت پسر جوان بسیار باد
ع هر چه از دوست میرسد نیکوست   رقعه ۵۸ فرزند عالیجاه جان پدر و حاصل زندگانی پدر صوبه گجرات مثل
بنگاله و دکن قابل نیست که بنا بر بعد مسافت سرحد مملکت تجویز ناظمان خواه مخواه منظور شود بر وتیره مامن بعید
عمل نمایند تا آن وقت که آن هم قریب است بوعده و وعید کار تمشی باید کرد و حد جدا پرگنه و وحد که نیز منبت
نباید عوارض بدلی ملازمت شما کرده بحال باشد بطور او واگذارند رقعه ۵۹ فرزند عالیجاه فقیری حدیثی
نوشته آورد که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حضرت جبرئیل علیه السلام پرسیدند که کدام عمل بهترین اعمال است
گفت خدمت ملوک که نفع و سرور باهل حاجت سانند من نمیخواهم که در خدمت ملوک باشم و قضای حاجت مسلمانان
میکرده باشم فرموده‌ایم که نقصان نیست رقعه ۶۰ فرزند عالیجاه هدایا که امرای والی آیند برگشته دادن آن
نقصان بیت المال است اگرچه این مرتبه برای مصلحتی معاف کردیم لیکن آینده چنین عمل نباید رقعه ۶۱ فرزند عالیجاه
استیغی که این مرتبه فرستاده اند صورت سیرت خوب ندارد اسپ اولین هم خوب اند سپ شیر نام که داشتیم
که اسم بامسمی باشد رقعه ۶۲ فرزند عالیجاه معسوی خان را تجویز آن فرزند بخشی اول کردیم آدمی اگر از عهده
یک کار هم خوب براید غنیمت است صورتش بد نیست سیرتش نمیدانیم مصرع   که خبث النفس نگردد بسالها معلوم
کلیه اینست هر کرا خدمتی باید فرمود تحقیق متفحص احوالش باید بود که ابنای دنیا در ابتدا بتقدیم حسن خدمت فریفته
مینمایند و باغراض نفسانی کار سیر نمایند اینجا بعد افتخار خان و محمد علیخان خانسامانی را فاضل خان

و فضائل خان خوب کردند که آثار خیر از یا صفحه آنها دیده میشد امراض بدنی را اطبا علاج توانند کرد اما مریضان غرض را مقلب القلوب وا کند رقعه ۶۳ فرزند عالیجاه سلمه الله تعالی بسخواستیم دیانت خان

عبدالقادر را دیوان سرکار فرزندزاده بهادر بکنیم اما اسم بی مسمی بر آمد توقع دیانت ازو غیر متوقع رقعه ۶۴

فرزند عالیجاه شما سلیقه درستی در طیاری فرمایشات دارید گجرات زیب و زینت هندوستان است و اهل کسب و هنر و اهل حرفه همه جهت آنجا میباشند بالفعل از کارخانه پادشاهی بتعلقه آنجا آنچه می آید درشت و گران

درین ماده جزو رسی البته لازم است رقعه ۶۵ فرزند عالیجاه از وقایع بندر منفصل معروض بارگاه والا گردید

که امان الله بیگ داروغه توپخانه آن فرزند ارجمند سنتای شیطان همتای شقی بی حیا را شکست درست داده

چیره با توپخانه و قافله را بسلامت آورد فی الواقع تلاش جانفشانی او و کارگذاریش سزاوار تحسین و آفرین است

رعایتی که مناسب باشد نمایند و بحضور هم معروض دارند رقعه ۶۶ فرزند عالیجاه میر جلال الدین که از آن فرزند

جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت خان مرحوم است که میر بخشی ما بود سیدزاده کریم النسب صحیح النسب است

چرا برآورده اند رقعه ۶۷ فرزند عالیجاه پسران شمشیر خان چرا جدا شده اند استعفای آنها بی سببی نخواهد بود

قدما را باید که حرف برانداختن است و از جدیدان توقع کار داشتن محض مهمی تا آفتاب مشرق بدیوار و ایشان

در چنین خیال بهر حال اگر در حضور اقدس بیایند و بمنصب پادشاهی اختیار نمایند مضایقه نداریم رقعه ۶۸

فرزند عالیجاه بیت

همنشین تو از تو به باید تا ترا عقل و دین بیفزاید

از دیر باز مسموع میشود که در محالات تیول شما ظلم صریح بعمل می آید مظلومی بیچاره که تا بوالی نرسد و او رفع

ظلم از سر آن نکند مظلمه در دیوان قضا بنام والی عامل نوشته بخشی دوم را این قدر اختیار دادن اعتبار

افزودن که دیگری را در کار او مجال عرض نباشد چه معنی دارد اگرچه استقلال او هم کار هر قدر باید افزود مباحات

فاما فاعل محض ساختن و بجزویات ساخته او نپرداختن محض بیکاری است

با بدنشین و بباش بیگانه او در دام افتی اگر خوری دانه او

تیر از رخ راستی کمان را کج دید بنگر که چگونه جست از خانه او

بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن اجابت از در حق بهر استقبال می آید

رقعه ۶۹ فرزند عالیجاه تهور خان

در ایام خدمت خانسامانی از خود هراسانی و همه دانی و جز و رسی حرف خوبی عرض نمود که بی دیانتی مخصوص

با حضور و حضرت یال نیست رستی برخلاف خلاف امر است و انمودن عین خیانت است خیلی خوش گردیدیم و جمیع
مقربان اهل خدمات حضور قدغن فرمودیم که احوال هر کس از کم و کاست عرض میکرده باشند و پاس مراتب
خویشی و آشنائی و بیگانگی منظور ندارند رقعه فرزند عالیجاه جسونت که مهتری اهرگاه اعلی حضرت بخطاب راو
امتیاز بخشیده فقره داریتن فرمودند ارشاد نمودند که میان ما و جاگیر طلبان این بانشی یادداشت نوسر فرازان
و اضافه هرگاه برجوع شود چهار پنج منصبدار را آخر روز که ما در صحن غسلخانه نقشه صورتجات عمارات می بینیم از نظر
بگذرانند تا حسب و منصب یک نظر ثالث دریافته برای جاگیر حکم فرمائیم همچنین بداروغه داغ تصحیحه حکم نمودیم قدر
دستکات داغ بمواجب بخشیان بیابند بعرض قدسی رسانیده اسپان بداغ رسانند و محله در دیوان بنمایند بسبب
تیساق و پیشاق توجه ما از کارها برخاست لهذا در نسق ضوابط اختلال کلی راه یافت آنحضرت مکرر میفرمودند
که دیوانیان شکوک عیان و فوجداران و داروغه عرض مکرر گرد و ز بخشیان و منصبداران اظهار در تدوین تدقیق
شعور باید که بهتر از همه باشند رقعه فرزند عالیجاه + ماجرای بی ادبی و بی اعتدالیهای بدایت کیش بیجا بی
که بمزار فایض الانوار شاه بنده نواز گیسو دراز خم خورده رفت حوصله خود را عرض داد مفصل از فرد سوانح نگار معروض
بارگاه والا گشت آن عالیجاه را بایستی که هرگاه آن نابکار باین احوال بیشکر در آن مقام رفته بود کسان خود را
تعیین نموده می فرمودند که قتال کرده بیارند و جولان کرده همراه گرز بردار بحضور میفرستادند ظاهرا رعایت واقع نگار
سربین بنا و ره از اینجا گرز بردار شدید تعیین کردیم آن لعین البته بیارد + ناکسان که بر روی کار آیند چنین کنند
ما را در چنین مقدمات روداری هیچ یکی از فرزندان نیست تا بعنایت الله خان و دیگران چه رسد
فرمان بخط انور در حالت نزع صادر شد سلام علیکم و علی من لدیکم پیری رسید و ضعف قوی شد قوت
از اعضا رفت بیگانه آمدم و بیگانه میروم خبر از خود ندارم که کیستم و چه کاره ام نفسی که با صنعت رفت افسوس
آن باقی ماند ملکداری و رعیت پروری هیچ از من نیامد عمر عزیز مفت رفت خدا در خانه دارم و روشنائی
آن در چشم تاریک خود نمی بینم حیات پایدار نیست و از نفس رفته نشانی پدیدار نی و از استقبال توقع مفقود
تب مفارقت کرده چرم و پوست تنها گذاشت فرزند کام بخش اگر چه بیجاپور رفت الا نزدیک است و آن عالیجاه
از آن هم نزدیکتر عزیز القدر شاه عالم از همه دورتر فرزند زاده محمد عظیم بحکم الله العظیم نزدیک هندوستان

رسیده و لشکریان همه بیدست و پا و سراسیمه بی‌چون من مضطرب که از خداوند خود به تنهائی گزیده در حالت قصور است
و چون سیماب بیقرار می‌دانند که صاحب نعمتی داریم هیچ با خود نیاوردم و ثمرهٔ گناهان همراه می‌برم نمیدانم که در
چه عقوبت گرفتار خواهم شد هرچند نظر بر الطاف و رحمت ایزد قوی است اما نظر بر اعمال و افعال تفکر نمیگذارد چون
از خود گذشتم دیگری کجا ماند — هرچه باد ابادا ما کشتی در آب انداختیم — حمایت بندگان اگرچه پروردگار
خواهد کرد لیکن نظر بر عالم ظاهر بر فرزندان هم ضرور است که خلق الله و مسلمین ناحق کشته نشوند فرزندزاده بهادر را
دعای آخرین بگویند وقت رخصت ندیدم اشتیاق باقیماند بیگم بظاهر اگرچه ملول است لیکن مالک دلها خداست
کوته اندیشی مونثات جز ناکامی ثمره ندارد الوداع الوداع الوداع — فرمان بنام پادشاهزادهٔ سوم سلطان
محمد کام بخش که در وقت آخرین صادر فرمودند فرزند جگربند من در عالم اختیار هرچند برضای الهی نصیحت کردم
و زیاده از امکان سعی نمودم چون خواست الهی نبود بگوش رضا کسی نشنید حالا که از همه بیگانه میروم بر بی‌بضاعتی
شما ترحم دارم اما چه فائده عذاب گناه هرچه کردم ثمرهٔ آن با خود می‌برم عجب قدرتیست که آمدم تنها و میروم با این
قافله اگرچه از دوازده وزرا فقت داشت لیکن تا به سپاه و بنه گذاشت هر جا نظر میکنم جز خدا بنظر نمی‌آید
اندیشهٔ لشکریان و لشکر نظر بر وبال آخرت موجب ملالت خاطر شد از خود خبرم نیست گناه بسیار کردم نمیدانم بچه
عذاب گرفتار خواهم شد حراست بندگان اگرچه رب العالمین خواهد کرد اما بر مسلمانان و فرزندان هم اهم است
حفظ و احتیاط بندها بحسب ظاهر ضرور عالیجاه هم نزدیک است آنچه لازم بود در حق شما گفته ام او هم بجان و دل
قبول داشته نشود که مسلمانان کشته شوند و وبال بر گردن این ناکاره بماند شما را و فرزندان شما را بخدا میسپارم
و خود رخصت میخواهم حالت اضطراب است بهادر شاه در جائیکه بود هست و فرزندزاده عظیم الشان نزدیک
بهندوستان آمده و فرزندزاده بهادر در نواحی گجرات است حیوة النسا چیزی از روزگار ندیده ملول است جان بیگم
بیگم دانند اودی پوری والدهٔ شما در بیماری با من بوده ارادهٔ رفاقت دارد خانه‌زادان و مردمان حضور هرچند
لئیم تمامی حیله فروشند باید بسر فرق و مدارا و بی‌پروائی کار گرفت پا باندازه بردار دراز کشید والسلام — رقعه
بنام شاهزادهٔ محمد معز الدین بهادر پسر کلان سلطان محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده بهادر فتح ملک غازی
و شکست او موجب مجرائی نمایان و تحسین فراوان شد فوجداری لکی جنگل و دو هزار سوار دو اسپه و سه اسپه

در جلدوی حسن خدمت اضافه مرحمت شد متعاقب فرمان با خلعت و شمشیر و اسپ و فیل و جواهر خواهد رسید
باید که بیش از بیش بر ملک گیری و قلاع و قلع مفسدان آن صوبه از بیخ و بن که جوهر ابنای ملوک است توجه بکار
و منتظر حکم و در تنبیه سرکشان و متوقع اضافه مثل نوکران نشوند که ملک از شماست ما خود آفتاب لب بامیم

رقعه ۷۵ فرزندزاده بهادر فرزندان فوجداران برای اضافه محله داران و واقعه نگاران می‌نویسند
آن فرزندزاده چرا التجای بیجا مینمایند بلکه اگر دهند بخدمت واقعه نگاری بدیگری مقرر نمایند که حالا واقعه نگار واقعه نگار نما
بایست چنین غرض که مدعی بهر پوشیده شد — صد حجاب از دل بسوی دیده شد

رقعه ۷۶ بنام شاهزاده محمد بیدار بخت
پسر کلان سلطان محمد اعظم شاه بهادر فرزندزاده بهادر از خارج بعرض رسید که هنگام بودن آن فرزندزاده
در فتح پور خیره سران بر موضع و دیره که بجهت مصارف باغ جهان آرا بیگم تعلق دارد تاخته اند و بیگم در این باب
بآن بیدار بخت نوشته ایشان معذرت نامه بخدمت بیگم نوشتند این مقدمه چرا بجناب عالی نگاشتند و سوال
و جوابی که میان هم واقع شد بچه معنی مخفی داشتند

رقعه ۷۷ فرزندزاده بهادر چون شما شاگرد قلعه بیتی شاه را که
پیشتر گرفته اند گذرانیده اید این مکر است و از فرزند عالیجاه بنابر اینکه در بیجا قسمت گرفته نشد اما فراموشی
از عالیجاه وجهی ندارد

رقعه ۷۸ فرزندزاده بهادر برای دفع امراض ظاهری و رفع مضرت سحر و عامی اجابت
مقرون ترتیب نمایند جمیع فضلا و علما متفق اللفظ اند که دم کردن سوره اخلاص و سوره شفا و آیت شفا امید آن
خیلی سریع الاثر است و اگرچه وزن کردن تمام بدن خود با طلا و نقره و مس و غلات و روغن و غیره اجناس معمول
ولایت و اهل اسلام اینجا نیست اما چون فیض این عمل بجمعی کثیر از محتاجان و مساکین میرسد اعلی حضرت هم
در سالی دو مرتبه عنصر مبارک را وزن کرده بوزن ذات اقدس بمستحقان خیرات میکردند اگر آن نور الابصار هم
در سالی دو بار و در هر یک مرتبه هفت بار با جناس جداگانه که در صدر تسوید یافت عنصر خود را وزن کرده اینها
میکرده باشند برای دفع بلیات روحانی و جسمانی خوب مناسب است — ضعف و فقر و عجز ما دانسته
در دعا اهتمام دو دارند — الله شافی الله کافی الله معافی

رقعه ۷۹ فرزندزاده عزیز بسوده
غائبانه چه نیست منصب پادشاهی بدون خدمت و بودن بسایه رایات عالیات نمیشود فرزند عالیجاه
این قسم میکنند بحضور بفرستند یا نوکر خود کنند این سنت فیروز جنگ و نصرت جنگ است آن نور الابصار

با این کار چه کار است رباعی دوران بقا چو باد صحرا بگذشت تلخی و خوشی و زشت و زیبا بگذشت
پنداشت ستمگر که جفا بر ما کرد برگردن او بماند و بر ما بگذشت آمده چنین نیست ببالعمل نمیاید

رقعه ۸۰ فرزند زاده بهادر من درین زمان تخبط الرجال و النساء کارها باستقامت قلب باید کرد و نه بگفت و شنید
مردمان بدراه زیاده برین نمیتوان نوشت که بغیبت و معصیت گشته شعر دیوار گوش دارد فهمیده لب بجنبان

رقعه ۸۱ فرزند زاده بهادر من میان خان عالم مریض الظاهر و الباطن و نصرت جنگ مخالفت رائی لیبا
واسطه ساخته هر دو را موافق باید کرد و در تالیف دل نصرت جنگ کوشید به نیابت مالوا بدیوان خرج مقرر شد
و برای میر سامانی فدا خان را فرستاده شد رقعه ۸۲ فرزند زاده عزیز من از دین و دنیا مستفید و فیروزمند
باشند قلعه ترکند و نول کند را از اشقیای ضلالت پیوند گرفتند الحمد لله کارهای آن نور الابصار و وزیر ادا
تحسین و آفرین بسیار است و شمشیر خان شما هم مدبر و سیست کار خوب از آدم خوب می آید ترکند را شمشیر گده
موسوم کردم یکی را گرفتن و دیگری را دعوی کردن خاصه حرص بیت المال عالمگیر است بیت
کاسه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد رقعه ۸۳ فرزند زاده بهادر
لشکریان جزو اعظم فیروزیست آن سعادت نهاد عالی نژاد بر وفق ارشاد سراسر رشاد جد و جهد اتم در تشفیت
این مهم مصروف دارند که در قلمرو هندوستان این پارچه نان بعطیه کریمه حضرت صاحبقران عرش آشیان است
هرچه میان من تفضلات مفضل بیهمال بران اسجا و ایزاد توان نمود شاه نامه نویسان خوش تحریر تفاصیل آن در
سلک ارقام خواهند کشید و بر صفحه اوراق روزگار ابد الآباد یادگار خواهد ماند فرد اگر بسیر چمن میروی قدم بردار
که همچو رنگ حنا میرود بهار از دست رقعه ۸۴ فرزند زاده بهادر ملاحظه همراهان خود که خان فیروز جنگ نموده
زیاده از ضابطه منصب و تنخواه او بنظر آمد از توپ و هکله و بان و رام جنگی و جزائر و گهرنال و شترنال و گجنال و سواران
با یراق و سپاه و فیلان با برگستوانهای برق و دیگر لوازمه طمطراق آن قدر که باید بلکه نباید ملاحظه شد چنانچه
اکثری از آن بسرکار والا در آمد شما که مضاعف او میباشید چرا زرها ضائع میکنید و بی مصرف خرج مینمایید
آنچه در کار بود ساختنش ضرور است دیگر همه خود سازیست رقعه ۸۵ فرزند زاده بهادر عرضداشت بعینه
از نظر گذشت از دو حال خالی نیست یا ابا الوا او اکبرآباد باید رفت و شما در دکن باشید یا خلاف آن که هر دو شق

آنچه اصعب باشد بنگارند رقعه ۸۶ فرزند شاه بهادر آن نور الابصار در اکثر عرضداشت مینویسند که قبالهٔ
امید اتصال این بقر بنهاد دشوارست تا بدچه رسید همگی بیام فضال بهال ایزد متعال نعمت باشند که خلق
الانسان ضعیفا واقع شده بیت از خداوان خلاف دشمن دوست که دل هر دو در تصرف اوست
رقعه ۸۷ بنام محمد عظیم الدین پسر محمد معظم شاه عالم بهادر فرزندزاده حافظ قرآن عظیم و تقدیم بعضی کارهای
دین شوق دیدن آن نور چشم از حد بیش تا به که بنظر بر کارهای سرکار دولا و شوق ما کرده بجد و صدور فرمان
مرشد قلیخان را به نیابت در انجا گذاشته خود با فیلخانه و خزانه پادشاهی روانه حضور شود بل اگر پیش از
رسیدن فرمان کوچ کند اقرب بطاعت است رقعه ۸۸ فرزندزاده عظیم محمد من غافل از خدای کریم حلیم بر خلق
کردن نعمت خالق خوب نیست خاصه ابنای ملوک را ارتکاب این بسیار بد مسائل نقیبا الموت عن البعث
حق والصراط حق والجزا حق بالسر والخفی همواره منظور نظر باید داشت هر ساعت خود را تنبیها باید نمود
تا نونهال مراد از خاک نتایج خیر و گلهای تمنیات از صرصر آه مظلومان نریزد این سودای خام از کجا آمد خیلی
نه جد شما دارد نه پدر شما بهتر آنست که دماغ از این سودا پردازید تا خود شما را بهتر از دیگران مستند الهم شدنی انکار
مع خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم رقعه ۸۹ فرزندزاده عظیم القدر بشنان که درباب تنخواه پرگنه شکر
بجاگیر شاه عالیجاه معروض داشته اند معلوم نشد که این قسم خیرخواهی از چه راه بخاطر گذشته اگر شاه عالیجاه
استدعای این مطلب از آن فرزندزاده کرده اند مضایقه ندارد والا از سر چنین خیالهای خام درگذرند که برا خلاص
و دوستی نمی افزاید آشوب بیدار و غرور را شاید رقعه ۹۰ فرزندزاده عظیم اگرچه احداث تازه محال اسم
بهادر زر اندوزی دارد لیکن معنی این محال مفهوم نمیشود که کدام معنی صفت خود فرموده این قسم صلاح اندیشان
خانمان برانداز را دشمن جانی و مالی و بدخواه خالی از آلی دانند و شکر نعمت حق سبحانه تعالی بجا آرند که سه صوبه
زرخیز و مندرسیز و همه چیز ارزانی فراوان عطا کرده رعیت پروری را سرمایه دولت دنیوی و اخروی شمارند رقعه ۹۱ بنام
امیر الامرا شایسته خان صوبه دار اکبرآباد تا بنیاد خجسته طوارها در حفظ ایزد متعال بوده مشتاق اند در تحریر که سه شنبه
بیستم ربیع الاول حالت شجاع بهزیمت و زخمی با لشکر ظفر اثر که در رکاب نصرت انتساب این نیازمند حضرت عزت
بود مقابله نموده سزای کردار نا هنجار در کنار تمام روزگار خویش دیده بیت از دست و زبان که برآید

کہ عمدہ شکرستش بدر آید   تفصیل این فتح بزرگ بعد ازین نوشته خواهد شد حسب نیت سنگ پا مرو
پیش از جنگ یک روز و شب که روز غنیم آمده منزل کردیم که سجیه بطرف اکبرآباد رفت ظاهرا بوطن خود برود خسر الدنیا
والآخرة ذلک هو الخسران المبین باید که آن عمدة الخلافت خبر اطلاع بر مضمون این نشور از لوازم سرور
و شادمانی بتقدیم رسانیده با دای شکر منعم حقیقی قیام نماید و بضبط آن صوبه متعلقه او قرار واقعی پردازد و بال
فرزند سعادتمند محمد سلطان بهادر را بتعاقب آن ناحق شناس تعیین فرمودیم و ما نیز بجانب اکبرآباد می آییم
رقعه ۹۲ بنام عمدة الملک اسد خان حسب العرض آن فدوی خدمت بخشیگری دوم بعد از این محمد خان
صفوی مقرر شده حالا او را باید طلبید و برین عطیه الهی بخشید و تا آمدن او آن فراحیدان از برای فرد هم
باید گرفت که محرران بشوم طبعی عجالة الملبس نباشند و اهل مطلب نیز از انسداد کار تصدیع نکشند رباعی
هر کس بضمیر خود صفا خواهد داد   آیینه خویش را جلا خواهد داد   هر جا که شکسته بود دستش گیر
بشنو که همین کاسه صدا خواهد داد   آن فدوی بسجان جهان بهادر بنویسد که سوداگران اصفهان و غیره
استغاثه مینمایند و خبر صحت الظلم ظلمات یوم القیامة انچه منظور نداشت و یاد موت که قریب است شهر گیر
اوست چه اگر گذشته از سخط الهی و غضب پادشاهی بترسد و آنها را رضامند کند بیت
حلم حق با تو مواساها کند   چونکه از حد بگذرد رسوا کند   در خانه خود دیوان کرده می نشیند
چند گویی خانه و این خوان من   آن فدوی از نصرت جنگ بپرسید لطلابد که نگین زمرد با و مرحمت میشود
لیکن بتمام خطاب وفا نمیکند اگر بگویید نصرت جنگ فقط کنده و منقر کرده عنایت کنیم قسمه
دانی که بر نگین سلیمان چه نقش بود   خطی بزر نوشته که این نیز بگذرد   قضیه امروز روح الله خان
آورده بود دیدیم لجاوه را جلافه نه شیوه اسلاف تجهیز کیس نیند میان عبد اللطیف قدس سره الشریف
بیاد آمد که روزی با این عاصی فرمودند شما فقرا را میدید باشید گفتیم ما دنیا داران غرق عصیان اگر بخواهیم
بدیدن فقرای صاحب کمال مشغول شویم تشویش حال ما چه باشد و بکجا رسد گفتند نهی برای آنست که درویشان حال
سیر و شتر بزرگان باصفی نمانده اند چون ایشان را ببینید بدباطن تر شوید و این خوب نیست نعوذ بالله منه
آن فدوی با آن عزیز بگوید که حکم شده است استغفار گو حضرة الله تعالی العظیم و امتثالا لامر الکریم

هر جا که باشد اختیار دارد بعد ازین ما را و خود را از ملاقات نیازار و وظیفه آنچه مقرر شده خواهد رسید

رقعه ۹۳ آن فدوی معلوم نماید این عاصی که استعفای این کار کرده بود از مطالعه روایات محکم حاکم شرع

استغفار نموده چون با خود غور بتجدید حیله سازی و کار پردازی نفس اماره نمود الا آرزو در کسی نمیتواند بند گردد

نفس اش در رهست این کی مرده است   از غم بی آلتی افسرده است   الحمد لله که از رو و از مکر او رسانی جستیم

سیما بنقصان اهنی بودن از نفس است آن فدوی با اخلاص از فقرای کرامت اختصاص دعای خیریت و عافیت

و رهائی از بند نفس بکناید خود هم سید صالح و کریم النفس است اگر بتخضوع قلب بکند گنجایش دارد اللهم احینی مسکیناً

و امتنی مسکیناً و احشرنی فی زمرة المساکین آمین آمین آمین رقعه ۹۴ حسب الالتماس آن فدوی که عتیق الله خان

بحال شده در روش و طالبیار است اول آنکه جمع پرگنه هر سال زیاده کند دوم آنکه بر احدی ظلم نرود و فوجی بر آن نگرد

سوم حدود فوجداری خود چنان از قطاع الطریق خالی دارد اس پر سازد که مسافرین و متردین تا جرو بیوپار

بلا وسواس آمد و رفت کنند اگر این مراتب قبول کند و تعجیل آوردنی باشد سند بدهد الا خلیفه ثانی امیر المؤمنین عمر

رضی الله عنه در خلافت خود هر گاه امیر ناحیه میکردند عهد نامه چند چیز از و میگرفتند یکی آنکه حاجب بر درنگاه ندارد تا

مردم بی تکلف احتیاج خود با او رفع توانند نمود دوم آنکه اوقات خود مصروف کار خدا و خلق خدا دارد سوم آنکه مرکوب

اختیار نکند چهارم چیزی برای خود یا اطفال خود از بیت المال نگیرد کسب کرده از وجه حلال توشه نماید احیاناً اگر بنا بر

کسی یا عارضه نتواند بمشورت مومنان از یکدرم تا سه درم بگیرد زیاده ازین جایز ندارد پنجم همت مصروف

دارد و در فیصل قضایا رعایت تمهید راهی آشنائی منظور نکند و دیگر هم شروط بسیار در کتب تواریخ مرقوم

ما که پیروان ایشانیم باید که بقدر طاقت خود بکوشیم اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الکریم رقعه ۹۵ آن فدوی

منعم خان وکیل شاه عالم را که دیوانی سرکار ایشان نیز یافته امروز برای رخصت بیارد تا از وجهه ناصواب الکبر

احتراز کند با امید امداد ایرانی غول بیابانی در هرات قسمت قندهار مقیم شده با شاره والی آنجا بطرفی نیز دو انتظار قضیه

نام ضمیمه میکشد فرموده آید نظم   نرفت از دلم قول آن کاسه گر   که میگفت با کاسه پر خطر

ندانم که سنگ سپهر قضا   تراب شکند پیشتر یا مرا   تدبیرش غیر از یک سپر خود را

گذاشتن در کابل با فوج بزرگ و محمد معز الدین بهادر را داشتن در ملتان با سامان سترگ تا انفصال مقدمه

یعنی رفتن این فانی یعنی بودن تصلیح بتقسیم ملک غیبت الطریق و صبا باگفته میشود که بسیار با مدارا این صبا
داعیه که با فروختن نایرهٔ قتال دولت را بحسرت گذاشته و عمر تلخی بسر برده جان بنده است و داده اندکی بازان جمله
دارا شکوه بود اگر نصائح اعلی حضرت می شنید چرا روز بد میدید و حق بطرف او هم بود اما غرض آدمی امی گذارد
که دمی چند بآسایش برارد اللهم اصلح امة محمد وارحم امة محمد صلی الله علیه وآله فی الاول والآخر والسلام
رقعه ۹۶ فرد فرستاده امجد خان متضمن بی اعتدالیهای نواسهای میر الامرا و پسر محمد مظفر بخش پیش آن قدر
فرستاده شد محمد یار خان هم چو پسران خدا غافل حسب الحکم درباب قید نمودن مفسدان دار الخلافت و آینده تغافل
نکردن درچنین امور ضرری دنیوی که فی الحقیقت نیست بر نگارند و فرمان هم میفرستم اگرچه درکار نیست فرد
چشمی داری و عالمی درنظرست دیگر چه معلم کتابت باید از نوشته عزیزی ظاهر شد که محمد اعظم
کسان خود را در شاهراه بطریق ڈاک چوکی نشانده چه معنی دارد با آنکه افراد وقائع پیش از و میرسد عجب که این مقدمه
بعرض ما نرسانیده شاید دماغ یاری نداده باشد اگر درکار رسائی غیبت چرا در مقدمات پادشاهی مونه معاملات
درگاه الٰهیست می آید باو بنویسید که این عبث خانگی را که در راه چیده است برارد والا برداشته خواهد شد استغفر الله ربی
من کل ذنب واتوب الیه بیت بس شنیدیم و دیدیم کاین اسبابست بانگ دگر دیدیم اگر در ره
انگشتری نگین زمرد که شب رای قلیج خان علحده شد ساده است اکنون چنین بخاطر میرسد که خطاب وی
قلیج خان نیست ازغلهٔ جواهر خانه بگوید که مهر کن طلبیده تمام خطاب او کنده بخان فیروز جنگ رساند رقعه ۹۷ خطی که روح الله خان
تا این فدوی فرستاده بود باطو با بطالعه در امد اما مورث تشفی نشد نقشه بر طبق نوشته خود ابتدا [illegible]
سحالی نمی [illegible] عبد الله خان کرده بی آنکه کاری از و بظهور آید پذیرائی چه حساب باشد لیکن چون خان فیروز جنگ در سرکار ست
عرض او مقبول شد ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب حالا از وکار دست بسته بگیرد تا این رعایت گرانی نکند
و کاری که برای راو دلیپ خواسته کرده اگر پیش از رسیدن او را و این قلعچه را میگرفت جلدوی آن چنین نمی
جا داشت حالا که خود رسیده دلیپ را چه ماند بگذر بخاطر او یا تفضل محض رقعه ۹۸ امیر خان مثال [illegible]
بدیر فرستاده چنانکه اکثر چیزها ضائع براید بنویسید که زود زود ارسال میداشته باشد اگرچه درکار نیست فرد
حرص قانع نیست بیدل ورنه اسباب معاش آنچه ما درکار داریم اکثری درکار نیست رقعه ۹۹ آن فدوی عزا با آنکه میرزا [illegible]

درگذشت اگرچه ما را هم باید گذشت
تا نفس باقیست از زندگی ناگزیر است

آن فدوی بدیوان السلطنت

که برادر اوست بنویسید که اموال آن مهجور را بجد و کد تمام که نقیر و قطمیر و دامی و درمی بلکه پر کاهی فرو گذاشت نشود ضبط نماید و از خراج نیز بتقید هرچه تمامتر خبر گرفته و اثبعه و لحقه باید و ما هم استفسار کرده هر جا هرچه باید در تحویل آرد که این حق عبادست چه شخصی را که خلیفه وقت بصلاح یا فساد رعایتی افزون از حد شرع نماید حق مومنین پامال کرده باشد در ایام حیات او برای پاس خاطرش این معصیت بر خود گرفته بودیم الحال چرا بازگیریم بیت

گفتگو بسیار شد خاموش باشم
مسئله بسیار گفتم دم زدم

رقعه ۱۰۰ محمد خان اضافه مرحمت شده آن فدوی بخشی الملک حکم رساند که در دیوان تسلیمات بجا آرد و مخلص خان در باب عنایت دیوان بناظم خواهد نوشت و مکرم خان امر چه گرد نیست خواهد کرد

رقعه ۱۰۱ سر پیچ یعنی به پسر محمد امین خان دادیم بصاحب جمع جواهرخانه حکم رساند که در سه تا بقیمت مناسب آخر روز بنظر بگذراند هر چند ضابطه سر پیچ بشخصیکه از چهار هزاری منصب کم و بیشتر باشد عنایت شود اما چون طفلست برای خوشی او چنین عطا شد مضایقه ندارد اعلی حضرت هم به پسر صادق خان بخشی بخشیده بودند وقتیکه بسن تمیز رسید و بزرگ شد از بعضی آن نهی فرموده

رقعه ۱۰۲ فدوی درگاه حسن علی خان با فرزندزاده محمد معز الدین بهادر بر همزدگی مؤدبی اجازت بخانه آمد چنانچه شاهزاده گله او نوشته کمی منصب او باید کرد و جاگیر ضبط نمود تا دیگران را عبرت شود بیت

کند تحمل بسیار مرد را بی قدر
کمان چو تن بکشیدن دهد کباده شود

اعوذ بالله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا

رقعه ۱۰۳ نشانی که فرزند ارجمند بآن فدوی اخلاص پیوند نوشته بودند بمطالعه در آمد برای تتمه جهانگیر خجسته اختر که بسیار دوست میدارند استدعا کرده اند محال تجویز باید کرد و جمعیت تسلی خیری با ایشان نوشت

رقعه ۱۰۴ آن فدوی بخاطر خود بسنجد که رخصت فتح الله خان بکابل شاید که خوب نباشد اول اینکه صاحب تو و دوم جگری نیز دارد سوم مغلوب الغضب زیاده گو با روح الله خان همراه داده بودیم با خان مذکور هیچ سلوک نکرد گویا او معتقد او ست با وجود آدمیت و مدارات او و کم منصبی و جمعیت خود تا کی بحضور در باب طاعت با خان مسطور چنان حرفهای تلخ و تند میگفت که اکثر پیش مردم خجل و سبک میشد چنین کس که سه هزاری شده و خطاب بهادری یافته سپاهی و درست و دوباره پیش شاه بهادر با خبر و هوشیار باشد نیز باید دید که چه خواهد کرد

اگر خاطر آن مخلص ازین مراتب جمع باشد چه مضایقه والا بودن او در رکاب اولیست رقعه ۱۰۵ فدوی با اخلاص
زبانی محمد اخلاص عنایت الله خان عرض نمود که همین پور خلافت متفرق شدند و طالب سپاه بسیار شده جائیکه این قدر
مناصب نامناسب و مواجب بی‌موجب بدون ملاحظه لیاقت به مردم مقرر شود و این همه انعامات در رعایات بیجا بظهور
چرا نباشد حافظان قرآن و فاضل مقرران ذکا که تنها ز کتب پیرا هم یاد ندارند و تفسیر این گاه به سهو هم نمی‌خوانند بیت
چشم باز و گوش باز و این ذکا حیره‌ام در چشم‌بندی خدا دیوان هم مجهول است و کشمیر وطن فکری
باید کرد و دیوانی تجویز نمود و اسلم خان بد نیست رقعه ۱۰۶ فدوی با اخلاص شب ابو الوفا عرض کرد که اسباب جانمازخانه مستعمل
و فرسوده شده و دیگر کارخانجات طیار باشد و همین کارخانه طیار داشتنی نمی‌رسد شود و از مسلمانی بعید است بخانسامان زود
حکم رساند که هرچه درکار باشد با طیار دارو غه سر انجام نماید مصرعه حیف صد حیف که ما دیر خبردار شدیم
رقعه ۱۰۷ فقیر بینه بهره از علم ندارد و زاهد خشک معلوم میشود شاید که این هم ریا باشد و اکثر اقوال و افعال او که یکی از آنها
ترک فتوی است خلاف شرع بوده خلیفه وقت این بیت المالست هرچه بکسی دهد برو حلالست و اگر از محصول چند ده که بفتوای
علمای ملت و مشورت امرای شریک ملک و دولت برای خود اختیار نموده و آن را صرف خاص قرار داده باشد مروت کند نیز
حلال خاصه بدرویش بی‌پر و بال چه طور حرام توان گفت و جهش پرسید اگر معقول گوید عرض نماید تا این مغلوب نفس هم معقول
خود کند والا پیچ و مبتدعان را که از خود چیزها تراشند و نسبت بشرع دهند تنبیه باید کرد سلطان محمود غفر الله ذنبه در میان
و مبتدعان را در مجالس راه نمیداد بل در ولایت خود جا نمیداد تا دیگران آنها را بصورت فقیر دیده گمراه نشوند و ایشان
نیز مجال گمراه کردن نیابند اللهم اهدنا الصراط المستقیم والسلام علی اهل الرضا والتسلیم رقعه ۱۰۸ فدوی با اخلاص
گلهٔ فتح الله خان الحال نوشته اند با وقت رخصت خان مذکور رسید است که صحبت این فضول با پادشاهزاده برآورده
اما چه کنیم بار الدلو را بیگذارند و در ادای مطالب خود ابرام میکنند باری با نصیبه ذات فتح الله خان و سه صد سوار
تابینان کم باید کرد و سپاهیه کمی با بر طرفی خطاب بهادری بدفتر بخشی دوم داد و حسب الحکم آن زیاده گو نوشت که
نمک حلالی همین معنی دارد که مرشد زاده را از خود آزرده کند و بالقای سبب خدمت فروشی که وضع سفاهه رویان نه هم
مردان جان بناموس ده همین پور ولی نعمت را سرگران نماید بایستی باین دستیکه بزرگ رضای ما بدست آورد
و بالتماس ایشان اضافه گرفتی حالا هم اگر تلافی مافات کند خوب است این ارشاد در حق او بد نبود پادشاهزاده عرضه داشت

اگرچه باید برای جنگ برای سزای آن سزاوار
کند این قلعه هم انشاء الله عنقریب بافتح میشود اما کمر سنتا[ی] شیطان همنا ضر و رنجان فیروز جنگ
هر چند تاکید بنویسد که پیش از و ستبر و دست جبارش بند و ع   مرد آخر بین مبارک بنده است
رقعه ۱۰۹ از منعم خان این کار خوب سر انجام نیافت و چنانچه باید از عهده آن بر نیامد نا کرده کارست و بیهوده گفتار
تعلیم باید کرد و کمی مراتب تنبیه نمود اگرچه من خود تربیت طلبم مصرعه   پیرم و سرگشته و گم کرده راه
ابو نصر خان در لاهور هنگامه برپا کرده است و مردم آن شهر را بجان آورده مگر سر عافیت او میخارد یا ملک ترابی بلک دیده
مراتب او را بخشی نویسانیده بطلبد و آخر روز یا فردا بعرض رساند تا کمی منصب هوش آن بیهوش افزوده آید فرد
زبردست خان سپاهیست و در کار   بیرون نهند چون قدم کجروی راه
باید نواخت فرق خران ابجو بدست   باید نواخت فرق خران ابجو بدست
پادشاهی بهادر پدر و در دار السلطنت لاهور عمل خوب کرده اکثر مفسدان شهر و نواح را تنبیه نموده اماکن آنها را خراب ساخته حسب الحکم
متضمن تحسین و آفرین بنگارد و خلعت مهربانی برای او علیحده بکناند ع   که مزد و رخوشدل کند کار بیش
رقعه ۱۱۰ فدوی با اخلاص کامبخش معامله نافهم را بخانه محمد اعظم شاه باید برد و استغفار نموده با هم صفا داد مصرعه
رقعه ۱۱۱ مقرب خان که بتسخیر پناله مامور شده حسب الحکمی در باب دستگیر کردن
و نیا نه سناجیست که مار زده بر زلف
زمیندار او باید نوشت و تاکید نمود فتن خان مذکور بر سر ش درین وقت که آن سیه مست باده غرور رجیده از راه بری باز نزاع
با قوم بر گی بقلعه کهانه رفته بر دوی تر قیم نمود غالب که بر دوست آید و آن بیراه رو نسلم از ار را یابند و مکافات کند استغفر الله او
چه کند هر چه کند حق میکند و بجزای کردار میرساند رقعه ۱۱۲ آن فدوی فردا باغ بر وو گلدسته تفرج بدست آرد و مردم چوکی
امروز چه از سایر و چه غیر آن که همراه او خواهند بود و استرضا خاطر او کوشیده مسرور برسند و رخواهند افزود مصرعه
چون از گشتی همه چیز از گوشت   رقعه ۱۱۳ فدوی درگاه عالیجاه آمده اند محمد کامبخش را برای استقبال باید رفت
و باز اگر اسامی آنها بالمشافهه فرموده شد نیز حکم رساند رقعه ۱۱۴ فدوی درگاه مخلص خان بیمار است برای عیادت
آن مخلص باید رفت و از طرف ما نیز احوال پرسید این مردم صحبت سلیقه عرض او اعلی حضرت را بسیار خوش می آمد
جای آنست که جوهر دیانت و فدویت چنانچه باید دارد و خدا شفا دهاد پسرش امروز نیامده کجاست و در چه کار او را
بطور او نباید گذاشت و تربیت باید نمود چند سیپاره حفظ کرده بود نشود و فراموش کند معهذا قاسم خان در باب فتح قلعه چیچی
که پادشاهزاده محمد کامبخش بحضور فرستاده بخشیش آن فدوی فرستاده شد باید دید که اصلی دارد یا تمهید دل شکستن

آن فدویست مردم دنیا برای اغراض نفسانی چه چیزها که نمیگویند و چه کارها که برای درستی کار خود نمی بندند اگر گرفتن آن

بیجاپور کشایش قلعه از تو تواند شد چه به ازین والا سردار خان هم کهنه علت نیست باشد رقعه ۱۱۵ فدوی درگاه فرح

ملازمت پادشاهزاده شاه عالم بهادر متفرست بخشی الملک و مردم دیگر را با افواج خود ها برای استقبال باید رفت و با این گرد

آورده چشم ما روشن ساخت بیت
خوشا وقتی و خرم روزگاری | که یاری برخورد از وصل یاری

رقعه ۱۱۶ فدوی با اخلاص دستخط دیوان بر عرضی که چنین باشد در کار نیست این عین علت را از میان باید برداشت

مهم معتبری عنایت الله خان کفایت میکند با عتقاد ما حسب المسطور هم بر پروانه ز اندست تولیت مشهور که اول بنیاد

ظلم در جهان اندک بود هر که آمد بران مزید کرد تا باین غایت رسید ابراهیم خان را تا که انفصال تصفیه قاضی و دیگر مردم

نمیشود بحالی کمی معلوم مصرعه
کلوخ انداز را پاداش سنگست | الحمد لله حنجی فتح شد و را نامرد و در

گریخت گرفتنش هم چندان کار نبود اما با غماض کهنه علاقان از دست رفت و چندی دیگر که آن سرد شدنی شان گرم

ماند با آنها باید گفت که بخورید و بیارایش ازانکه شماره بخورد رقعه ۱۱۷ فدوی بارگاه این قدر تنگ گرفتن با علی بیگ

خود را از چه راهست نهی این امر در شرع نیامده و مرتبه و ولایت خود ندارد چرا بر گلوها خنجر تواضع میکند و مار او خود زبان

مردم بسیار آدمی باید که مقبول هر قوم باشد اما او هم چند که این هم باختیار خود نیست فرد
بخت و دولت بزور بازو نیست | تا نبخشد خدای بخشنده

اعلی حضرت را در طراوت باغ حیات بخش و دیگر اماکن واقعه دولتخانه دار الخلافه

از آراستگی اشجار و پرورش اثمار و صفای آبگینها و حیاض و تربیت نهالان و انهار توجه مفرط بود و تا ایام اقامت دار الخلافه

این مسافر نیز بر نیها نظری میکرد اگر محمد یار خان همیشه حود در فته در زینت و شادابی آن موکد بوده است چه بهتر و الا حالا

میباید هر روزه یکبار خود رفت و کما ینبغی مقید به ترمیم و تصفیه عمارات قلعه و ریاض بود و کیفیات جمیع باغات و عمارات

قلعه مبارک و صاحب آباد و اعز آباد و نور باری و سهرند باری که تعلق بهمشیره عزیز القدر دارد و غیر با لتقید انهار و اشجار

از وقت بیرون آمدن این رقیمی تا حال باتفاق بیوتات کالمعاینه شده بنگارد بل نقشه بفرستد و کیفیت باغ انگوری

و دیگر باغات پایین قلعه و باغ محسن خان که تعریفش بسیار میکنند و نیز از ثقات مسموع نموده عرضداشت کند که تا حقائق

با حسن وجوه معلوم شود و زرها در صورت شکست و ریخت برای ترمیم داده آید افسوس که تعمیر خرابه دل نکردیم و

همچو اطفال عمر بلهو و لعب باختیم شعر
فانّما انتم انا انتم انا رباعی | صرفت العمر فی لهو و لعب

افسوس که عمر رفت و هشیار نیست ‖ دردا که امید خویشتن دار نیست ‖ گفتم که چو بیدار شوم روز بود
هیهات که روز رفت و بیدار نیست ‖ قید مدعی که خلاف شرعست انهار از دست این پابند رهائی باید داد و
بقاضی القضاة رجوع کرد تا موافق شریعت غرا فیصل دهد حیف و میل بر کسی نرود احمد بعد که قاضی باعث نیست
صالح و متقی چشم بر این و آن ندارد و در انفصال قضایا حق و حساب منظور میدارد از فضوا لحکم القاضی شجاعتخان ناظم
صوبهٔ احمداباد باضافهٔ هزاری هزار سوار سرفراز شده باو باید نوشت فرد ‖ این قدرها که دیده نیست
کار کلی هنوز در دست است ‖ اگر در کار پادشاهی همین قسم فدویت و جانفشانی نیست و در تنبیه مفسدان
و استمالت زمینداران همچنین سعی جانی بعنایات دیگر هم امتیاز خواهد یافت و بمرتبه بلندتر ازین مرتقی خواهد گشت نظم
نردبان این جهان ما و منیست ‖ عاقبت زین نردبان افتادنیست ‖ هرکه بالاتر رود ابله تر است
استخوانش خردتر خواهد شکست ‖ رقعه ۱۱۸ شجاعتخان درگذشت انا لله و انا الیه راجعون آدم کاردان
بود و در گجرات عمل درست داشت صوبه داری جهت آن ملک تجویز باید کرد و دو سه کس بجای خود سنجیده عرض نمود
عالیجاه هم رغبت دارند اگر پادشاهزادگی را کار نفرمایند و بهتر از دیگران سرانجام توانند کرد میتوان داد بالله التوفیق و الیه
الرشاد و درین مقدمه بهتر از خیراندیشخان دیگری نیست اما میگویند که پشیمانش از کار رفته بارهی اورا یا دیگری را مقرر نمایند
عقیق الله خان هم بد نیست مقدمهٔ ابراهیم خان و کشمیریان حفظ الله خان خوب نوشته و مآل اندیشی را دخل نداده بیت
حیف برین دانش و آیین او ‖ کور شده دیدهٔ حق بین او ‖ در باب دینداری تحقیق حق از دست
دادن چه معنی دارد ازینجاست که گفته اند قاضی و امین تحقیقات متعصب باید کرد که بیک اقرار و انکار مقدمه تمام نکند
و در انفصال قضایا اصلا کوتاهی نرود و اعتبار جهت غالب را منظور ندارد و ازین قسم مردم بیشتر هم کم بوده اند و درین وقت که
ایمان ضعیف و شیطان قویست خود کجا ‖ رقعه ۱۱۹ در امتثال احکام از ابراهیم خان تاخیر بسیار میرود دو هزار سوار از
تابینان او کم باید کرد و بوکیل هم چشم نمائی نمود و حلیم با کارها برهم میکند چست ع ‖ راست ناید خواجگی با بندگی
رقعه ۱۲۰ روح الله خان درخواست صدور احکام بنام دیوان دکن و قلعه داران آنطرف کرده است تا از سر رشته
کیفیات پرگنات آن ضلع چه خالصه و چه جاگیر و چه آنچه حالا از تغیر مسعود خان بدیت ضبط شده دریافته بعرض
رساند آنچه خالصه مقرر شود برای آن امین و کروری تعیین نماید و آنچه جاگیر قرار یابد بر پروانه بدهد و هنگام ضرورت جنس توپخانه

ومصالح مورچال آنچه درکار شود بفرستد باید نوشت وسزاولی تعین نمود که بلداران با خزانه باو برسانند ونشان فرزند
بهادر که بخانِ مذکور نوشته اند حوالهٔ وکیل باید کرد یا در خطِ خود منطوی نموده باید فرستاد بلحرف اخیر بهتر این مردارا
جماعت نیست که همیشه بیک طور سلوک داشته باشد آن همه فروتنی برای برآوردن مطلب خود بود از درون هم شاید
صافی نباشد برای اذهیا عرض میکرده باشد فرد از اختلاط چیان بیگانه کی شود خویش هر چند جا ثنگست جزو بدن نگردد
رقعه ۱۲۱ ذوالفقار خان ظاهر اسزاولان برای بردنِ توپخانه تعین ساخته روح اللہ خان را و عین کارستر دو نمود
اگرچه آن هم کار پادشاهیست اما بخانِ مذکور بنگارد که تا فتحِ قلعه توپها بکار دارد و تا صورت گرفتن این کار سزاولی انها
معتبر نشمارد و طرح قلعه و مورچال فرستاده او بنظر در آمد سمتی که برای مورچال مقرر کرده است خوبست و بچندین وجوه
اضلاع دیگر فوقیت دارد لیکن از عدم خندق معلوم میشود که ان طرف ظاهر ازمین سنگلاخ باشد نقب زدن متعذر
خواهد بود باید دو سه دمدمه سرکوب برپا کرد تا از تصادم ضرب توپها تزلزل در ثبات محصوران و ارکان قلعه افتد و بروی
این عقده کشایش یابد فرمان هم درین ماده می فرستیم و آنچه باید بدستخط خود بمزید تاکید می نویسیم بیت
باسیدهای چنین شاخ شاخ بداریم چشم کشایش فراخ مصرعه استغفر الله استغفر الله
رقعه ۱۲۲ از اوراق فرستادهٔ سوانح نگار لشکر فرزندزادهٔ بهادر معلوم شد که لشکر ...
غنیم بشرب خمر مشغول ماند و خود سواری نکرده کسان را به تنبیه آنها فرستاد ...
بخوردن شراب و تماشای رقص گذرانیده با امتناع محترز و ممتنع میگردد و ...
سوانح نگاران برای اغراض نفسانی چیزهای بسیار برخانه زادان تربیت کرده ها می بندند باید که آن قدر بدیوان
بنگارد که همه مراتب را چنانچه باید تحقیق نماید و بحضور معروض دارد رقعه ۱۲۳ بفتح اللہ خان بنویسد که حسن خدمت
مفصل از عرائض معلوم شده موجب مجرای نیکو خدمتی گشت اما این جانفشانی را بخدمت فروشی مبدل نکند
و تازه کردن سر کرده ها را سرگران نماید رقعه ۱۲۴ مستمند خان فرد که مشعر خرابی جاگیر خود بسبب چهاونی ذرد ان
بمهر خود نوشته فرستاده بنظر در آمد التماس ماموری بن معمور خان بگوشمالی آن گروه شقاوت نشان کرده است
حسب الحکم بخانِ فیروز جنگ باید نگاشت که چون غنیم بسیارست خلف الصدق خود را با جمعیت شایسته
بانطرف بفرستد رقعه ۱۲۵ سید سعد اللہ بکر خطوط بافرستاده و اظهار چیزها ی بسیار نموده که سوانح نگار بندر سورت

را تغییر باید کرد و خلفِ حکیم اشرف متوفی را خدمتِ دار الشفا مقرر نموده باضافهٔ یومیه قوّتِ دل بخشند لیسید باید نوشت
که بعد ازین در مقدماتِ اہلِ خدمات که بفتوای آیهٔ کریمه وَلَا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ الآیه در حقیقت ظالمند
دخل نموده باشند هر چند این طائفه بر غیر ظالم نباشند بر نفسِ خود ظالمند و هر درق مستدعی بودنِ خود بدعای
موت فی الله وا نموده اند حقست فی تَرْكِهِ الْمَوْتُ حَیٰوةٌ این نیازمندِ درگاهِ بی‌نیاز هم همیشه این آیهٔ کریمه اَللّٰهُمَّ فَاطِرَ
السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ اَنْتَ وَلِیّٖ فِی الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ تَوَفَّنِیْ مُسْلِمًا وَّاَلْحِقْنِیْ بِالصّٰلِحِیْنَ وردِ دارد و در معنی بَلْقِیَ قَبْلَ
لِقَاءِ الْاَنْبِیَاءِ وَالْاَوْلِیَاءِ اَجْمَعِیْنَ صورتها بجامی آید اگرچه فضلای حضور نکاتِ عجیده گفته اند اما چنانچه باید تشفی نمیشود
آن معرفت آگاه بتحقیقِ خود بنگارد والسلام رقعه ۱۲۶ بهم رسیدن یاقوت و بعد تحقیق نشانه شدن بدبخت
کوکه محمد کام‌بخش خود آن فدوی را معلوم شده باشد چون تنبیه آن و جدا کردنِ پادشاهزادهٔ نادان ضرور بود کردیم
و بر سرِ آن بِئْسَ الْقَرِیْنُ آنچه آوردنی بود آوردیم وَمَنْ یَّكُنِ الشَّیْطٰنُ لَهٗ قَرِیْنًا فَسَاءَ قَرِیْنًا فرد
صحبتِ سفله چو انگشت نماید نقصان　　گرم سوزد بدن و سرد کند جامه سیاه
بشومیِ مصحبتِ او پادشاهزاده هم
گراست چند چیله گرد خیمه اش به تیا قدارخی بایدنشاند و از حالِ او خبر باید داد رقعه ۱۲۷ اله خان جهان بهادر باین جستی
اول مثل کهنه عمالان درین ... بدید شد خوب است که تلافی مافات نماید نوشته
این همه خرابی بی اخلاصیست ... دیگر نیست اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ فِی الدَّرْكِ الْاَسْفَلِ
مِنَ النَّارِ چیزی برای تسلیِ او باید نوشت و ایمای ازین مقوله هم کرد تا چشم وا شود و تنبه پیدا گردد و اگرچه ممکن نیست
که دشمنِ باطن دوست شود اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ عَدُوٌّ كَ نَفْسُكَ الَّتِیْ بَیْنَ جَنْبَیْكَ کی بطورِ خود میگذارد که این کس گوشِ سخنِ حقیقت دارد
ازبندِ نفس برهان و بارا تو رعیت و میران　　نظم　　مهربانی دید و آن لطف نخست
آنکه کردی گمرهان را بازجست　　هم دعا از تو اجابت هم ز تو
ایمنی از تو مهابت هم ز تو　　رقعه ۱۲۸ امیر الامرا در گذشت از
مردم قدیم همین یک کس مانده بود اِنَّا لِلّٰهِ وَاِنَّآ اِلَیْهِ رٰجِعُوْنَ مطالبه هم دارد بدیوانِ بیوتات آن حضرت بر ضبطِ اموال
باید نوشت که بتقیه تمام بضبط آرند و از مرحوم اوبز رو گرسنگی هر قسم که میسّر آید مبلغهای پادشاهی بگیرند و دیوان
مرحوم را فهمیده میگویند بشرطِ نیکو خدمتی رعایتها کرده خواهد شد و حقیقتِ پسران مغفور بعرض باید رسانید بدیگری
هم درین باب گفته ام اما بگمان رعایتِ قبیله‌داری او نوبتِ ثانی آن فدوی باین امر مامور گردید یقین که بروجه

مرضیه‌ی خود بدرستی و درستی ظاهر خواهد کرد و امان الله خان هم برای این کار نیست تعیین باید کرد و مراتب بعرض
رسانید که اضافه داده شود و یک رعایت دیگر هم بخاطر هست نسبت باو بعمل می آید رقعه ۱۲۹ این کار بیوتات خان
مقرر شده مجوزان مخلص هم خوبست اما سپاهیست حقیقت عملداری او معلوم نیست بران فدوی هر چه منکشف
باشد عرض نماید برای دیوانی برهانپور شخصی دیانتدار مطلوبست الاهم فالاهم رقعه ۱۳۰ مکرم خان در چه کارست با وجود
اشتیاق زیارت حرمین شریفین توقف از چه راه اولی تر ازین چیست بیت حج رب البیت مردانه بود
حج زیارت کردن خانه بود اللهم ارزقنا خیرا رقعه ۱۳۱ فرستاده فرزندزاده بهادر باید گرفت اما پیشتر
وکیل ایشان را گفت که بدون عرض نفرستاده باشند والسلام رقعه ۱۳۲ مرشدقلیخان ضابطست و خطا از دین
هم نیست این کار اگر باو گفته شود شاید که بهتر از دیگران سرانجام نماید از طرف خود بسر رسد مقدمه که بر فضیل علیخان گذشت
آن قدیم الخدمت شنیده باشند فوجی برای تنبیه قزلباشان اوباش تعین باید کرد خان بهادر حمید چه طورست این عاصی
میخواهد که مرتکب هیچ گناه و معصیتی خاصه ظلمی نشود اما از انجا که ملک بی سیاست نمیماند و ریاست بی سیاست راست
نمی آید بعضی جاها احکام موافق آنوقت بغلبه نفس بی اختیار صادر میشود و از علما مسئله بیرون محمد نشد که نیت خود بخیر
شاید که بگیرد انما الاعمال بالنیات حدیث صحیحست بسر حد تواتر رسیده رقعه ۱۳۳ خواجه عبدالرحیم رحلت کرد دیندار
متقی بود از جگرداری بهره تمام داشت روزی در حضور ایستاده بود خنجر ولایتی در کمر داشت خوشم آمد گفتم خیلی خوشنطر است
در جواب عرض کرد که نام این چه از طرحست پرسیدم چیست گفت رافضی کش فرمودیم که در سرکار والا هم بهمین
طرح و نام طیار سازند از کمر برآورده نذر کرد و عرض نمود که تا آنها طیار شوند این نیاز محقر در سرکار اشرف باشد وقت
آداب بجا آورد احوال پسران او معروض دارد یا بعنایت الله خان بگوید که او عرض نماید تا بقدر یک رعایت کرده شود
رقعه ۱۳۴ خان جهان بهادر درگذشت انا لله و انا الیه راجعون سبحان الله آدمی چه قدر غافلست و نفس تا کجا برد
غالب درین ایام صوبه داری دکن می خواست به چه دلگیری آرزوی آن می کرد آری کار نفس بهتر ازین نیست نظم

کشتن این کار عقل و هوش نیست	شیر باطن سخره خرگوش نیست	عالمی را لقمه کرد و درکشید
معده‌اش نعره زنان هل من مزید	دوزخست این نفس و دوزخ اژدهاست	کو بدریاها نگردد کم و کاست
هفت دریا را در آشامد هنوز	کم نگردد سوزش این خلق سوز	سنگها و کافران سنگدل

اندر آیند اندران خوار و خجل | هم نگردد ساکن از چندین عنا | تا ز حق آید مر او را این ندا
سیر گشتی سیر گوید نی هنوز | نیست آتش هست تابش نیست سوز | حق قدم بر وی نهد از لامکان
آنکه او ساکن شود از کن فکان | چونکه جزو دوزخست این نفس ما | طبع کل دارد همیشه جزوها
این قدم حق را بود کو را کشد | غیر حق خود کی کمان او را کشد | توقعی خواهم ز حق دریا شگاف
تا بسوزن بر کنم این کوه قاف

او تعالی توفیق کرامت کند و ازین تیره روزی رهائی بخشد بحرمة محمد و آل محمد علیهم الصلوة والسلام رقعه ۱۳۵ مکتوبیکه نصرت جنگ بان مزاجدان فرستاده بود مطالعه در آمد مرا داو خان نوشته است در وا اظهار جدمتگزاری خود نموده در جواب چیزی باید نوشت تا فتح قلعه امید وار دشت بعد ازان شاید که بعضی ازین ملتمسات قبول هم شود در میان خود امکان ندارد دیگر برای مصالح قلعه گیری تربیت خان حکم رساند که هر چه ضروری باشد بفرستد و قلعه داران ان طرف نیز بنگارد که آلات توپخانه از جزائر و راس جنگی و گوله و باروت بلشکر خان نصرت جنگ برسانند الحکم لله الواحد القهار و یفعل الله ما یشاء رقعه ۱۳۶ از عریضه سپهدار خان واضح شد که بی مهابت بسزا رسید الحمد لله علی ذلک هزاری ذات و هزار سوار تابینان اضافه باید داد و خلعت و شمشیر و اسپ و فیل ارسال کرد و برای همراهیان هم اضافه تجویز نموده و از زین مژده مسرور ساخت و وکیل را هم اگر رعایت ضرور باشد باید کرد نعم المولی و نعم الوکیل رقعه ۱۳۷ پنج زنجیر فیل برای فرزند زاده بهادر برادرده ام و دو زنجیر ازان میان خوش کرده حواله وکیل ایشان نماید و اسپ و خلعت خاصه و خنجر مرصع با علاقه هم عنایت شده از جواهر خان خبر بگیرد رقعه ۱۳۸ سوانح نگار زبردست خان درباب سید میرک چیزها نوشته اند اصلی دارد یا نه او خود را از اصحاب تدین میکشد از عنایت الله خان بپرسد از صالح خان صوبه دار اکبرآباد خوب سر انجام شده است گوپال سنگه را هم درباب اعانت او باید نوشت و بخان مذکور تسلی نامه قلمی ساخت مصرعه چنار تا بکجا عیب مفلسی پوشد رقعه ۱۳۹ هنگامه که براهتمام خان مرحوم گذشت از غفلت همین مردمست زو نباید دادن باشت و کمر آنها بجوز بی توجهی باید شکست هیچ آدم متدین و خبردار کجا بهم رسد امیان را چنان فربه کرده اصطبل را خوبی رونق داده بود که بگفتن راست نمی آید اللهم اغفره وارحمه وانت خیر الراحمین بسیف خان درباب تنبیه مفسدان تاکید بنویسد مساعد شما هم مرحمت شده محل انتظار نمانده والاتم فالاتم رقعه ۱۴۰ مهین پور خلافت برای اضافه

پسر چار بین نوشته اند ظاهراً سواران رفیع القدر زیاده اند برابر باید کرد و افزونی ذات خرد و بزرگ صورت نمی بندد
بپاس خاطر ایشان بطور دیگر رعایت میتوان کرد میان رضوی خان و هندو صحبت برآمده است هذان خصمان
اختصموا فی ربهم الآیه تهدیدی بهندو باید نوشت رقعه ۱۴۱ روح الله خان بآن وضع زرها ادا کرد این مشرف بالله
میخواهد باین رونق زر جرمانه هضم کند غلط است زر از جاگیر وقتی میگیرند که منصب دار در حضور استعداد ادای آن
نباشد وکیل را نشانده همین وقت مبلغ پادشاهی بگیرد و اشرفیهای بار الصیب این بابی باقی نکند اعلی حضرت
طاب ثراه برای زر جرمانه تقید بسیار میکردند فوراً چیلهای شریر و شدید تعیین نموده زرها را بعرض وصول در می آوردند
یاد داریم که روزی از جعفر خان دریا میاه منصب وزارت سرافرازی داشت در غسلخانه نشانده اشرفیها گرفته بودند
خان مذکور از داروغه غسلخانه که تحصیل زرهای جرمانه هم با و تعلق داشت بد شده در ایذا و اضرار او کمر بست آن حضرت
برادر نامهربان فرمودند که بعد برخاست دیوان باهم صفا دهد و داروغه را از خان مذکور دوشاله بدهانند رقعه ۱۴۲
پیشکار صدر الصدور مستحقین را مکرر بحضور می آرد مگر غرضی درمیان دارد منع کند که دیگر چنین نکرده باشد رقعه ۱۴۳
امروز تربیت خان برای دو سه منگباشی که درین یورش تردد کرده بودند عرض نمود که دو سه سرپیچ مرصع عنایت
شود بخان مذکور باید گفت با آنکه عمری در خانه زادی بسر برده و در حضور تربیت یافته این قدر نمیداند که این جماعت
درین عرصه مستند که چنین عنایت درباره ایشان بشود و سرپیچ مرصع برای خاطر او و دلگرمی کار پادشاهی مرحمت
شد جواهر خان خواهد رسانید منه الامداد والتایید اما آینده در حق منگباشیان چنین عرض نخواهد کرد و اگر از کسی کار
پادشاهی دست بسته بظهور خواهد آمد و خدمت پادشاهی بتقید تمام خواهد نمود بانعام خلعت و نقد و در صورت سقط شدن
اسپ بکار سرکار والا بعطای اسپ سرافراز و دلخوش کرده خواهد شد رقعه ۱۴۴ تربیت خان هنوز محتاج تربیت است
زیرکه برای احتشام قلعجات گرفته است اخراج بسمع رسیده که از روی حساب بکسی نداده سوانح نگار زیانکار چه میکنند اولا
خود برای همین مقرر نموده شد این جماعت باغراض نفسانی کارهای عمده پادشاهی برهم میکنند و روی خود سیاه
نموده در تحریر اخبار تجاهل مینمایند قلعجهای مستحکم بستن مفسدان بزرگ و نگاه داشتن عیسوی خان از چه راه است اگر از اولیا
خبر شود هرگز تا باینجا نرسد بعد عزل جاگیر این برادر زاده برهان اسد خان که از بی جاگیری نالش دارد باید داد ظاهراً او
لشکرست بخان مذکور حسب الحکم تهدید باید نوشت که این صورت چرا بمعنی بوقوع آمد و بچه رو مآل کار بنظر نداشت

طالب احتشام که نخواهد رسید و غله و قلعجات نخواهد بود و دزدان بران نامردان غالب خواهند آمد آن وقت شما کجا
خواهید بود حالا چنان اگر طلب گرفته سرگرم کار باشند غنیمت است و میدانیم که بی این خیال چه امکان دارد جهت عرض
خویش کار نامی ولی نعمت که فی الحقیقة کار خداست برهم نمودن و برندگی در روزه حق مردم مجاهد پایمال کردن که در
ضمن آن تقویت کفار خسران مآلست آیین کدام مومن نمک حلالست بهرحال قبض الوصول طلب از تمامی
احتشام گرفته بفرستند و در صورت خلاف آن سزای خائنان و معاونان ایشان بر خود لازم داند که و ان الله لا یهدی
کید الخائنین رقعه ۱۴۵ امین دست بدتی محوز عنایت الله خان که از حضور مقرر شده رفته بود چه کرده مضمر
هر چیز که در کان نمک رفت نمک شد قوت متفاوت هم بوده چه کنند ناچار است اما اگر چنین بود چرا برخاسته نیامد
اگر نخواهد نمیدادند آمدن خود میدادند باو هم از طرف خود تاکید می نویسید رقعه ۱۴۶ مهابت خان حیدرآبادی ظاهرا
در لاهور درگذشت و غیر از بهیره که پدرستش بحضور پیشتر رحلت کرده و ورثه دیگر ندارد دیوان بیوتات آنجا بنگارد که اموال
او بهوشیاری و دیانت داری تمام ضبط نماید که بیت المال حق عباد است خلیفه امین و نوکران گماشته های خلیفه
اند جز مستحقین و ضعفا دیگران را در آن نصیبه چه حساب رقعه ۱۴۷ رحمت خان امروز لباس فاخره پوشیده
بحضور آمده بود و دامن جامه آنقدر دراز داشت که پا بنظر نمی آمد محرم خان فرمودیم که دو گره از دامن آن کوته عقل
دور کنند آن فدوی باو بگوید که دامن بدستوریکه در حضور مقرر است همان قدر داشته باشد و الا قدم در غسلخانه
نگذارد مرد را باید که الفت بالباس ساده پر کار داشته باشد زینت و تکلف خاصه زنانست و همانها می زیبد
و حرفهای دیگر هم مناسب این مقام بطریق موعظت بگوش او باید خواند رقعه ۱۴۸ ما که پان میخوریم این کارخانه
هم رنگی دیگر گرفت و آبدارخانه هم آب و تاب نیست هوشیاری و جزورسی داروغه ها آنست که همه وقت همه
کارخانجات عهده خود و تزوک آراسته دارند تا وقت کار مجرای آنها ظاهر شود و نفاست مزاج و پاکیزگی طبع
آنها برابر هویدا گردد همه مردم بینندگان شان دولت خداداد را معلوم کنند رونق و شکوه او معاینه نموده ناتوان
پست گردند هیهات هیهات دعوی فقر و این همه مباهات حقا بحساب و ناصواب و رب الارباب عاقلان
جواب حسب الحکم که در باب بنا نمودن قلعه دار الخلافه بمهابت خان صادر شده خوب نوشته نوکر همچو باید الشکر لله و المنة
رقعه ۱۴۹ فدوی درگاه وزارت خان عبد الرحمن درگذشت برای دیوانی مالوا چند اسم نوشته بفرستند که

خدمت کرده باشند رگمنا تهه سعد اسد خانی در احیانیکه رتق مهمات دیوانی بود میگفت که کار سرکار والا بکسی باید فرمود

که جوهر کاردانی و دماغ معامله آرائی داشته باشد نه غیل عرض رقعه ۱۵۰ آن فدوی مدار المهام حسب الحکم

قضا جریان بفرزند عالیجاه قلمی نماید که از نوشته نیکنام خان بعرض رسید که شما هر سه پسر دیوان قدیم خود را

برادر دیده فهم و ذکای زیاد آرید مختار یدٔ حالا با فضائل خان و میر هادی مزه نماند عنایت اسد خان و وسعت المطالب

ایشان کردیم بیاد داشته باشند که کوکلتاش خان درحین نظامت دکن و روح الله خان هنگام صوبه داری

حیدرآباد و مصدر بعضی ادای نامناسب شده بودند مصلحة چندی بعتاب داشتیم و آخر نظر بر قدم خدمت آنها در گذشتیم

از زبان اعلی حضرت شنیده ایم که عرش آشیانی اکبر پادشاه روزی میفرمودند که تودرمل برای تقصیر قطعیه امور

ملک و مال شعور پیشه دارد لاغرور و تشخوش نمی آید ابو الفضل با وبد بود شکایت گونه آغاز کرد جواب یافت که ثواب

را نمیتوان برانداخت لهذا با آدم کار چار ناچار باید ساخت فرد خدای رست مسلم بزرگی و الطاف

که جرم بیند و نان برقرار میدارد رقعه ۱۵۱ خان فیروز جنگ کار خود را ناتمام گذاشت با وجودیکه فرزندزاده

از زبان پدر آمده بدیدنش نرفته روانه برارشد و لفظ سپه سالار که مینویسد از نوشته وکیل معلوم شده یا خبر

در این ماده نه فرمان رفته و نه ما گفته ایم نماید که منصب سپه سالاری از کجا پیدا کرد رقعه ۱۵۲ محمد باقر داروغه کچهری

دیوانی در گذشت و تنکار خان از زبان مردم کو اوست روزی در سواری شنیدیم که این را به نسبت او مردم چه قدر

بد میگفتند بار گفتیم که او از شرارت یا این از صدارت باز آید سود نکرد و جزا اعمال حقیقت خود بهتر میداند که بر سر آن

رفته چه گذشت و بر سر این رفتنی چه خواهد رفت نفس اماره نمیگذارد که آدمی عمل صالح بکند و زاد عقبی بردارد و گرنه همه

میدانند که ظلم کردن بدست و پیش آوردن ظلمه بدتر از آن گرسنه را خدمت دادن عمر بار گشتن نشست و دیده و دانسته از عهده

باز پرس آخرت که در شکست بر آمدن مشکل چه جای یقین داشتن جاگیر باید داد اما خدمت نباید داد مصرعه

داد داد از دست غفلت داد داد غلام محی الدین نامی در لشکر عالیجاه دکانی چیده به در و شیئی متهم گردیده

برادر و زنش هر دو رستند بیت این نه مردانند اینها جانورند بستهٔ نانند و مرده هوسند

جهلای مبتذل مزاج مختل و اقوال باطل دارند ایمان کو و اسلام کجا رقعه ۱۵۳ عالیجاه تتمه طلب که در سرکار والا

دارند التماس تنخواه بر پرگنه لوهی کرده اند باید نوشت یا بوکیل گفت که تتمه طلب ایشان اگر خواهند چه مضایقه

درحساب مطالبه و نقدی و قیمت جواهر و غیر آن محسوب خواهد شد سودای سوداگرانه نیست اعلی حضرت زیاده بر چهارم

حصه از جاگیر پادشاهزادها و امرا موقوف نموده شستند و عصر را همه ضابطهای ضابطه شد بعضی اوقات جمدة الملک

بجای خود میگفتند که ما بکار بیرونجات گاهی مامور شده ایم اگر گاهی اتفاق خواهد افتاد مردم ترکیب محنت و تردد

ما را خواهند دید و این معنی زبانی هر کار ها بالمنفظ بعرض والا رسیده بود دیولا که از عرائض منهیان معروض شده که

غنیم لئیم برد و الفقارخان هجوم آورده رسد نمیگذارد و عرصه بر خان مذکور تنگ و کمک طلبست حکم والا بنام جمدة الملک

عزاصدار یافت که یک پسر خود را زود برساند چون در رسیدن او اهمال واقع شد شقه بخط انور صادر گشت که ایشان

خود را عاشق پسر میگفتند حالا که بر و عرصه تنگست در زود شتافتن تساهل چرا مدعی شدن دیگر و مدعوی

صادق برآمدن دیگرست ع دیگر بنحو و مناز که ترکی تمام شد رقعه ۱۵۴ فدوی قدیم الخدمت

باآنکه عمری در حضور تربیت یافته و خدمت کرده و گمان ضابطه دانی و شرائف انسانی در حق او بیشترست با وجود

این همه اهانت منصبداران پادشاهی را میدارد و قول سعدی یاد نمی آرد بیت من و تو هر دو خواجه تاشانیم

بندهٔ بارگاه سلطانیم عجب عجب از مقولات سعدالله خانست که الف بصورت قلم و نون

بشکل دوات دیوان که بصفات ملکی آراسته نباشد دیولیست قلم و دوات پیش نهاده یا حیوانی یا تصویری

از نقش عقل و هوش ساده بعد ازین احتیاط لازم داند و باعتقاد خود نوکر درگاه والا را نیز بچشم خود شمارد و اتیازی

که میباید مراعات آنرا نامرعی ندارد رقعه ۱۵۵ فرزندزاده محمد عظیم امروز عرض کرده اند که پرگنه لشکرپور در جاگیر

شاه عالیجاه مرحمت شود از ایشان باید پرسید که این خیرخواهی بچه امید در خاطر گذشته اگر شاه ابای این

مطلب بآن فرزندزاده کرده اند چه مضایقه و الا ازین خیالات درگذرند که اخلاص را نمی افزاید بل افزایش

غرور و پندار را شاید کفی بالله تعالی وکیلا وانا ادعوا ان یرحم کلهم و یزید حلمهم ظلا ظلیلا رقعه ۱۵۶ خبر مرگ مخلص خان

شنیده باشید از شرائف انسانی و جوهر خداداني و همه داني او حظ بر میداشتیم رضی الله عنه این دار مرگ زاد

شد اند بسیار دارد و فوائدش باید از دل دانا و چشم بینا گو شخصی شکایت گونه پیش ما گفته بود که این مرد کسی را بهتر

از خود نمیداند جواب دادیم که بهتر از خود کسی را نمی باید رقعات بنام خان زمان الدین خان بهادر فیروز جنگ

رقعه ۱۵۷ خان فیروز جنگ یکرنگ من میخواستیم برای عیادت آن دولتخواه خود بیائیم اما بچه رو

کدام نظر مشاهده نماییم لهذا سیادت خان را بنیابت فرستادیم تا بچشم ما ببیند و اظهار بلا تقصیر کند از میوه‌های نورس
آنچه اینجا بهم میرسد انگور است اما اطبای یونانی برای آن عمدهٔ مخلصان مزاجدان مضر میگویند لهذا
بر خود هم ناگوار کردیم ان شاء الله تعالی تقدس بعد صحت کامل و شفای عاجل یکجا میخوریم فرد

یارب این آرزوی من چه خوشست | تو بدین آرزو مرا برسان

رقعه ۱۵۸ خان فیروز جنگ
یکرنگ من تفریق فوج لا اجلا جهت فدوی زاده از حضور کرامت گنجور نفرستد که بانعامات و اذرات امتیاز
یافته باشد پیش آن دولتخواه خواهد رسید فرد

نان بشنو تو مینیدون واقف نه از اسرار | باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم مخور

فرد آنچه دل از فکر آن بسوخت نیم | آخر از بیمهری گردون بآن هم ساختیم

رقعه ۱۵۹ خان فیروز جنگ یکرنگ
من الحمد بعد دوری قلبی نیست بلیت

گر در شمنی و بلا منی پیش منی | ور پیش منی و بی منی در یمنی

از احوال شبا روزی اکثر اطلاع میداده باشند تا که مواصلت صوری دست دهد خانزاد عنایت الله خان اندیده

جامی او خالیست مضحکه | شاخ گل هر جا که روید هم گلست

رقعات بنام ذوالفقار خان

بهادر نصرت جنگ رقعه ۱۶۰ نصرت جنگ بی ریو یکرنگ من در اول این ملک در قلمرو فرماندهان بیجاپور و حیدرآباد بود و بیرونان
متغلب از تصرف اینها برآوردند و ایشان از منهمک و مستهلک بلذات نفسانی و مستغرق امور دنیا دنی گردیده
فرصت از دست نداده تخت و چتر برای خود ساختند هرچه کرده بودند مکافات آن از پیشگاه منتقم حقیقی یافتند
یعنی همان بیوفائی و نمک حرامی که با ولی نعمتان نموده بودند از نوکران خود دیدند بیوا و غیر

بآنها سلوک بد نمودند بیت | در یاب کنون که دولتت هست | کاین دولت ملک بیر و دستست

رقعه ۱۶۱ ولایت زرخیز بدست این کافر حربی خواجه دشمن چرا بگذاریم و تغافل در امر ممکن التحصول نمائیم
ظاهری چون کنیم فضیلت غزا در صحیحین بگرنخوانده ایم با سلیقهٔ ملک گیری و غنیمت اسیری نداریم رقعه ۱۶۲
عالی نصرت جنگ بازو لیب و غیره متعینان خود را سوای ملتفت خان پیش پادشاهزادهٔ عالیجاه بگذارد که آنجا
هم کار بسیار است و دست آنها اگر کوتاه باشد و در کار خللی نشود چنانکه بعضیها با رانای حیا باب کمان
بی انداز ند و نمی فهمند که خود از شانه تیر و بال آخرت میسازند ابیات

گندم از گندم بروید جو ز جو | از مکافات عمل غافل مشو
صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را | که سر بکوه و بیابان تو داده‌ای ما را

العاقبة بالعافیة رقعه ۱۶۳ نصرت جنگ بی ریو زنگ من چون گرفتن دکن که اهم بود تمام همت مصروف بر
کار شد الحمد لله صورت یافت اما خرجی که درین سفر خیریت اثر شده و میشود و مداران بر خزانه هندوستان است مبلغهای
کلی طلب طلبداران شده و میشود در کرناتک دفینهای قدیم عظیم بسیار شنیده میشود زمیندار بیجاپور کرنی [illegible] صلت
تغلب متصرف است ذبیره سیوا پدر سیوای جهنمی است ملکش ظاهرا چندان استحکام ندارد حاصلش بگفته
سیدی مسعود خان متوفی هفتاد و هشتاد لک هون است چرا در تصرف او باشد حقیقت ملک و تدبیر نزاع از و
و از نائب خود که داود خان باشد استفسار نماید چرا اغماض و تغافل رود رقعه ۱۶۴ خان نصرت جنگ من
ارباب کار تیمار حال مردم متدین کم میکنند زیرا که از [illegible] انصع آنها از اول تا آخر می آید و سفاکان در گرفتن
و دادن باک ندارند یعنی آب از دریا بخشیدن بخل نمیخواهد خلاف امر نیست دشوار نمیدانم روز جزا بر من چه
خواهد گذشت و بعد ازین بر سر بندهای خدا چه مصیبت خواهد شد فرد فکر شنبه تلخ دارد جمعهٔ اطفال را
عشرت امروز بی اندیشهٔ فردا خوش است بهر حال ارباب کار ذوی الاعتبار را در همه حال هراسان و ترسان باید بود
و هر لحظه استعیذ و الامان باید گفت رقعات بنام میرزا صدر الدین محمد خان صفوی بخشی دوم رقعه ۱۶۵
میرزا بخشی اخلاص کیش پنجابی بمنصب دو صد و پنجاهی سرفراز شده در دیوان تسلیمات بکناند رقعه ۱۶۶ میرزا
بخشی محمد ابراهیم نجابت ندیم بمنصب سه هزاری دو صد و پانصد سوار و خطاب میرزا خانی و عطای
ده هزار روپیه بعرض بیگم سرمایهٔ عز و افتخار اندوخته حسب الحکم مشعر این عطایا باو برنگارد فمن عفا و اصلح
فاجره علی الله رقعه ۱۶۷ بنام [illegible] خان قلعه دار صوبه دار الخلافه شاه جهان آباد عرضداشت آن قدیم الخدمة
از نظر گذشت از اراده گوشه گزینی و استعفای منصب نوشته است هرگاه گوشهٔ خاطر اقدس را که منظور نظر
خاص و پرورده لطفهاست باو سپرده باشیم دیگر کدام گوشه بهتر ازین میخواهد در صورت مبالغه البته منظور
داشته التماس آن قدیم الخدمة را درجهٔ پذیرائی خواهد شد و یکهزار روپیه در ماهه که دوازده هزار سالانه میشود
نقد مقرر خواهد گشت رقعه ۱۶۸ بنام حمید الدین خان بهادر حمید بداند حرف چند روزست که شاه عالم [illegible]
عرض نموده اند که کس دشمن جانی شما حمید الدین خان و امیر خان و منعم خان گفتیم امیر خان [illegible] نسبت
با کسی دشمن نیست و خان حمید هم شاید نباشد و احوال منعم خان برین ظلوم جهول مجهول باری فکر [illegible]

کرده‌اید جمال خود چرا اغماض نمایید و مقدمهٔ موت خود بدانست که الموت قریب من شراک النعل و اقرب من حبل الورید
های های افسوس افسوس بیت — گهی از دست گاهی از دل و گاه از پا ماندم / بسر عبث بردی ای عمر بهتر کم وانم
اگر مناسب آن عالیجاه بسپاریم و اگر کدورتی باشد صفا دهیم تا در امانت این فانی خیانت نکنند هر چه بخاطر
رسد به نگارد یا عرض نماید رقعه ۱۶۹ بنام عنایت الله خان دیروز ابوالوفا حاضر بود که درویشی پیاده دل آمده
چیزی برای عیال خواست گفتیم فقیر را بعد از چه کار فقیر دل بریده و گریبان دریده می‌باید مرد فقیر فقیر میگویند
نمیدانند که فقیر چیست و چه معنی دارد — فرد — جهان آیینه دست این صورت شتابکار / نفس بر واز تقلید ندو میگویند الهی
اللهم نبهنا عن نوم الغافلین آمین آمین آمین رقعه ۱۷۰ هدایت کیش و اخلاص اندیش از اسلام آوردن
خیلی بر خود مینازند بسا است حال اولین در حضور چنین و نارسائی مزاج در دین را اینجا با عالیجاه چنان
فهمانیده باید گفت قطعه — نخشبی چیست و با زمانه بساز / ورنه خود را زمانه ساخته است
زیرکان زمانه بیگ و بند / زیرکی باز مانده ساخته است / خدا گوش شنوا و چشم بینا دهاد
والسلام علی اهل الرشد و السداد مسلو کیکه این کور نمکان با پادشاهزاده کردند او شنیده باشد چه کنیم خود کرده را
درمان نیست و ما بر طبق عجز الفضل این نمک حرامان حکم کردیم و گونه اجازت دستگیر کردن دادیم معلوم بود که این
سیدیان آنقدر جرأت بهم رسانیده اند که بحضور پادشاهان دروغ عرض خواهند کرد و حرف بی اصل نسبت بان
سعادتمند نمود خوب یار باقی صحبت باقی انشاء الله تعالی می فهمیم بالفعل حسب الحکم بنام فرزند عالیجاه نوشته
شود بیار علی بیگ بدهد که حسن بیگ ویران کار چکله کوڑا بر عایت خویشی افضل اجمل تغیر شد سکنه آنجا
و اثر فریاد می کنند و سر بر زمین می زنند و می گویند مصرعه — اگر تو می ندهی داد روز دادی هست
خبر الله و الا الکی این چکله از جاگیر ایشان تغیر خواهد شد و عوض نخواهند یافت زمین سخت و آسمان دور دیوان
امیان صاحب جاگیر و رعایا و عامل امین گفته اند دیوانی کردن آسان و امین بودن مشکل در بعضی محالات
عمده پادشاهی نور ظالمان است آدم خدا ترس و آبادانکار چیده و فهمیده و بمیزان فکر سنجیده زود تعین نمایند
از روز خبر ابری الذمه پادشاه شوم عاملان خویش برادر دیوان و واقعه نگاران ابنای جنس امین و فوجدار
باشند رقعه ۱۷۱ بهدایت الله زرین رقم بگوید که این رباعی در باب ضیکه پادشاهزاده نگاشته مرحمت میشود

بخطِ خود مینویسد رباعی — آتش بدو دستِ خویش در خرمنِ خویش — من خود زده‌ام چه نالم از دشمنِ خویش
کس دشمنِ من نیست منم دشمنِ خویش — ای وای من و دستِ من و دامنِ خویش

رقعه ۱۷۲ امیر جلال الدین
از شاهِ عالیجاه جدا شده ظاهرا همشیره زاده همت نیست که بخششی با بود سیدزاده کریم النسب و صحیح النسب است
چرا برادر دنداز وکیل بیچاره نرسد

رقعه ۱۷۳ نوشته معتمد خان حقی نیست که خداخواه بران عمل توان کرد بنده
ازین چیز بیمرد بهر حال چون او خود بنحو دیر ازست و مستعفی شده مینویسد که بدیوانی اکبرآباد آمده خبر دار

رقعه ۱۷۴ اسد خان و پسرش بحضور نوشته اند که پادشاهزاده بحمایت زامی حرفی کمر بسته اند و نخو
که بقلعه در آیند چنانچه یک روز بهمین اراده سوار شده تا پای قلعه رفتند اما زمیدار مرد و از خبرداری بند
پادشاهی نتوانست از قلعه برآمد و ایشان را برد تاخیر در فتح قلعه بهمین سبب است حسب الحکم در باب محافظت
پادشاهزاده و مفتوح ساختنِ قلعه آنها باید نوشت و مکرر نقل آورده الهیار علی بیگ نمود که بلاک نفرستند
مثلِ پادشاهزادهٔ مرحوم و مغفور بمخالفت پیوند و کار پادشاهی برهم شود فرد — حقوق خدمت صد اله العباد
بکشوریکه در و کودکان خداوند — شریف مکهٔ معظمه در هندوستان دولت بسیار نمیده هر سال بر
جلب نفع خود ایلچی میفرستد این مبلغها که میفرستیم برای مستحقین است بجهت او فکر بجا باید نمود که بآن جماعت برسد و
این مبالغ حتی بران فرستد بسوداگران عمده و مالداران و تجارِ بندرِ مبارک سورت از طرفِ خود بنویسد که اگر بطلب
معرفت آنها بمردم اهلِ استحقاقِ حرمین شریفین سالم تواند رسید بوساطت آنها ارسال داشته آید خواهی
منحصر در اظهار و شهرت نذر بسرکار و الاهمیت مطلب بخوشنودی ارواح مطهره حضرات و جناب جل و علا نوحید
اوست صلی الله علیه و آله و اصحابه و در صورتیکه این هم متعذر باشد چرا مستحقان این ملک نباید رسانید که
همه مقامات جلوه او سبحانه ظاهرست نحن اقرب الیه من حبل الورید رقعات بنام اسد خان رقعه ۱۷۵
بهمین پور خلافت محمد معظم بهادر بنویسد بلکه عرضداشت کند که تجویز خدمت فوجداری جلال آباد شیخ
بسیار بجا شد پدرش سپاهی بود و هم متصدی از احوالش مفصل اطلاع نداریم منصب او چیست بر نگارند
بعرض رسید که وکیل منصبداریکه در صوبهٔ کشمیر جاگیر دارد بنابر تفصیهٔ محصول جاگیر که از عامل کشمیر وطن منح
و در کچهری دیوانی از مدتی رجوع و او برعایت وطن داری حق آن منصبدار از آن کشمیری بی پیر نمیدهاند

جهلا اگر عذر جهالت و بی‌علمی کنند شاید که اکرم الاکرمین کرم کند اما عالمان را چه عذر است مکرر باز بلند گفته‌ایم
و باز میگوییم که مارا در احقاق حق و رفع تعدی متعدی رو دیدگی هیچ یکی از فرزندان نیست تا بدیگری چه رسد
هیچ مرجع بهر امیدی که برحمت شده غیر از روز مبارک یکشنبه بندد و بهمان اکتفا کنند و از خود لسان در رقعه ۱۷۶
بفرزند عزیز بهادر پاینده بسیار که دنیا رفت و آخرت آمدنی شد چیزی که یادگار خواهد ماند و بکار خواهد آمد و همراه بگور خواهد رفت
همین امور خیر که عبارت از باقیات صالحات است امروز خود را فردای رفتگان باید دانست عاقل آنست که وقت حال را
که بین الماضی و الاستقبال است غنیمت داند و از امر خیر و صلاح آنچه تواند فوراً بعمل آرد و حال را رفته و آینده را آمده
پندارد زیرا که حال را روی در رفتن است و آینده را روی در آمدن فرد سعدی همه روز پند مردم
میگوید و خود نمی‌شنود گوش رقعه ۱۷۷ فدوی با اخلاص را که بدیرهٔ او فرستادیم و جهت تنبیه پدر و پسر
اعتبار او افزودیم ظاهراً بر نخوت و پندار افزود و قدر خود را گم کرد استغفر الله لازم آنست که لوازم اعتذار و استغفار
بر خود واجب شمرده بدیرهٔ نصرت جنگ برود و عذرها بخواهد و خود را از زمرهٔ بدسگالان پدر پسر انگارد و زود بگفته
کار نه چون فراموشش نسازد نظم هیچ دانی که شیر مرد چیست شیر مرد زمانه دانی کیست
آنکه با دشمنان تواند ساخت وانکه با دوستان تواند زیست رقعه ۱۷۸ بفرزند عالیجاه
عرضه داشت کنند ایشان استشفاع تقصیر اعتبار خان کرده اند احتمال قوی که سید سعدالله درویش نوشته باشد
بنویسد که عبدالقادر بیدل درین مقام دو مصراع دلچسپ گفته فرد بترس از آه مظلومان که هنگام دعا کردن
اجابت از در حق بهر استقبال می‌آید بنام ابوالقاسم خان که بخطاب ملتفت خان سرفراز شده بود و بعد
فوت امیر خان باسیر خان مخاطب شده داروغهٔ خواصان آن حضرت گشته و دخیل در مزاج اقدس راه داشت
و لطیفه‌های حسب حال و موقع بعرض می‌رسانید صادر شد رقعه ۱۷۹ بمحمد اعظم شاه باید نوشت که با فریفتهٔ حسن دیانت
و جوهر شعور ایشانیم زاهده بانو آنگه بیچاره تا چند بحال تباه دردمند خواهد ماند برای شما حصه دارد و اتلاف حق
موجب ناخوشنودی خالق است میدانند که فضل بیشمار حضرت آفریدگار آمرزگار چه قدر عفو جرائم بی‌شمار عاصیان
بکرد است میباید برای خدا خاطر پاکیزه را از کینه دیرینه و غبار پیشینه از سینه بردارند و آن ضعیفه را که غیر از شما
دیگری ندارد مشمول عواطف گردانند تو اسمالیش آنچه کردند در سزای آن فریبد دیدند که دنیا گذشتنی و

گذشتنیست لوندا با همه کس ساختنی ع   ناکرده گناه در جهان کیست بگو   کلمهٔ غریب از زبان میان عبد اللطیف

قدس سره الشریف یاد داریم که خدا ناترس را دست راج راه دادن و ذی حق را از در راندن بدترین گناهانست بر حقیقی

زبان این عاصی پر معاصی را اثری بخشاد و زیاده برین چه باید نوشت که نباید نوشت رقعه ۱۸۰ حسب الحکم آنکه

سرفراز خان عبد اللطیف هرگاه برای سلام جمدة الملک مدار المهام بایدایشان اگر سوار اسپ باشند بعد سلام

دست بر سر گذاشته عقب ایشان برود و اگر بر پالکی سوار باشند بعد سلام مختارست و اگر بر فیل باشند برابر

راه برود و اگر متکلم شوند جواب بدهد و الا لا و راو کانهو و دیگر پنجهزاریان از اسپ فرود آمده سلام کنند ایشان او را پان

دهند و دیگران را علیک ۱۸۱ نقل شقهٔ شاه عالیجاه که بافضل خان صادر کرده بودند سید کمال خان در گذشت عقب

بوکیل باید نوشت که بعرض رساند احوال متعینان این صوبه از حضرت پنهان نیست عنایت الله خان حسن علی

هر یک بیدانند از حضور پرنور سرکار الالف این کار دانند مقرر نماید کشمیری درین صوبه نیست که ما مقرر کنیم عنایت الله خان

راضی شود اضافهٔ این افغان الانعمل کاغذی خواهد بود وصول شدنی نیست پرگنه از جمع می افتد و رعایا

ویران میگردند و هیبت او باین درجه بگوشش میخورد که اگر بجای یک روپیه یک روپیه بیارد منظور نیست

تغییر تغییر در کار با خوف الهی و دوا مه باز پرس پادشاهی شرطست دیوان را باید که خویش و اقربا را کار فرما

میر مرتضی در لونی باشند و دیگر هر که اعتماد بر عمل او باشد برود جاگیر برای ظلم و اخذ و جر عمال نگرفته

[illegible]

علیه الرحمة والغفران در شهر صفر المظفر سنه ۱۲۷۲ هجری به مطبع نظامی واقع کانپور بار دوم بحسن اهتمام ... انطباع گرفته

وجه ختم مرجانامه برای سند همین که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست و دستخط و مهر مصرم نموده شد

العبد عبد الله

محمد روشن خان حنفی

محمد عبد الرحمن خان